مقالات

ناتالیا یگُورُوا

بحران آذربایجان
از دیدگاه اسناد نویافته[*] شوروی

در تاریخ نگاری شوروی از «جنگ سرد»، حتی رویداد مهمی چون «بحران ایران» در سالهای ۱۹۴۵-۴۶ که نخستین رویارویی دیپلماتیک عمده میان اتحاد شوروی و ایالات متحده در سال های پس از جنگ محسوب می شود نیز از نظر حوزهٔ علائق پژوهشگران در حاشیه قرار داشته است. در توضیح علل شکل نگرفتن هرگونه کار تحقیقاتی در این موضوع، هم می توان به توجه اصلی پژوهشگران در سال های پس از جنگ دوم جهانی به معضلاتی اشاره کرد که در اروپا، یعنی صحنه اصلی رقابت ژئوپلتیک و عقیدتی دو ابرقدرت جریان داشت و هم به ماهیت غریب اسنادی که دولت [شوروی] با انتشار آنها موافقت کرده بود[۱] که بیشتر جنبه ای تبلیغاتی داشت و همچنین عدم دسترسی به اسناد مربوط به سیاست خارجی شوروی در قبال خاورمیانه و نزدیک در این سال ها. حاصل آن که پژوهشگران شوروی در آثار منتشر شدهٔ خود یا به کلی موضوع ایران را از نظر دور داشته[۲]، یا به صِرف بیان موضع رسمی و دولتی اکتفا کردند: آن که اتحاد شوروی در مسائل داخلی ایران در سال های بعد از جنگ دخالت نداشته و فقط از نهضت های آزادیبخش ملی و دموکراتیک کردستان و آذربایجان ایران حمایت معنوی کرد، حال آن که محافل امپریالیستی در بریتانیا و ایالات متحده با پشتیبانی از مقامات مرتجع ایرانی، مسئله ایران را بهانه ای قرار دادند برای تشدید تنش های بین المللی[۳].

به همین دلیل بود که کار ریشه یابی علل نهفته در رویارویی دو قدرت آمریکا و شوروی بر سر مسئله ایران و آثار مترتب از آن بر روابط بین المللی در مراحل بعد، صِرفاً بر دوش آن دسته از

پژوهشگران آمریکایی قرار گرفت که اکثراً با دیدگاهی متاثر از مکاتب پَسا تجدیدنظر طلب، منشاء «جنگ سرد» را در تحولات خاورمیانه و خاورنزدیک در آن ایام جستجو می‌کردند[۴]. این پژوهشگران در زمرهٔ نخستین صاحبنظرانی بودند که عنوان کردند رهبران سیاسی ایرانی و تُرک در فرایندی که به «جنگ سرد» منجر شد تاثیر نهادند. بررسی دقیق و همه جانبهٔ اسناد موجود در آرشیوهای ایالات متحده و اروپا به آنها امکان داد که در بازنگری تعبیر و تفسیر سنتی از سیاست‌های آمریکا و بریتانیا و شوروی در خاور نزدیک و میانه، اندیشه‌های نو و جدیدی وارد کنند.

با این حال عدم دسترس به اسناد و مدارك آرشیوهای شوروی باعث آن شد که بسیاری از نتیجه‌گیری‌های آنها در مورد خط مشی شوروی در این منطقه، و بویژه در مورد ایران ضرورتاً تا حدود زیادی بر حدس و گمان استوار باشد. ماهیت یک جانبهٔ این منابع موجب آن شده است که در میان مورخان معاصر غربی در مورد نکاتی چون موارد زیر بحثی دیرینه و دیرپا جریان داشته باشد: ۱) تاثیر سیاست شوروی در قبال ایران و ترکیه در شکل‌دهی به سیاست امنیت ملی ایالات متحده در سال‌های بعد از جنگ؛ ۲) مفهوم «منافع دولتی اتحاد شوروی»؛ ۳) اهداف واقعی شوروی در خاور نزدیک و میانه؛ و دیگر غوامض مشابه[۵].

البته ساده اندیشی خواهد بود اگر انتظار داشته باشیم حجم محدودی از اسناد شوروی که تاکنون در دسترس پژوهشگران قرار گرفته[۶] بتواند تمامی مسائل مبهم و ناشناختهٔ موجود را در زمینهٔ وقایع ایران و خط مشی قدرت‌های بزرگ روشن کند ولی با این حال بررسی همین اسناد نیز هم از لحاظ تائید برخی از حدس‌ها و گمان‌های مورخین خارجی در نتیجه‌گیری‌های خود مفید است و هم از نظر تصحیح برخی از آراء موجود در زمینهٔ کلی روابط ایران شوروی و روابط آمریکا و شوروی در سال‌های نخست بعد از جنگ. علاوه بر این، اسنادی که از آرشیوهای حزب کمونیست اتحاد شوروی و وزارت امور خارجهٔ شوروی در دسترس قرار گرفته‌اند نیز تا حدودی مکانیسم مرموز و ناشناخته چگونگی تصمیم‌گیری سرانِ کرملین را در مورد «بحران ایران» و دیگر مسائل روابط خارجی روشن می‌کنند.

نگارنده در بررسی خاستگاه و چگونگی تحول سیاست شوروی در قبال ایران در مراحل آخر جنگ دوم جهانی براساس منابع آرشیوی جدید به این نتیجه رسیده است که منافع اقتصادی و سیاسی دولتی در درك و فهم انگیزه‌ها و عملکرد مسکو در این زمینه از اهمیت تعیین کننده‌ای برخوردار است. این منافع، همان‌گونه که می‌دانیم، هم بر احتمال دست‌یابی به نفت شمال ایران استوار بود که می‌توانست باعث رونق اقتصادی شوروی شود و هم پیوندی داشت با ملاحظات قدر و اعتبار دولت شوروی در برابر دیگر قدرت‌های متفق، یعنی آمریکا و بریتانیا.

نفت شمال

حضور نیروهای شوروی در شمال ایران در سال‌های جنگ باعث آن شد که دوایر دولتی و

علمی شوروی به اکتشاف و شناسایی بیشتر منابع طبیعی، و بویژه ذخایر نفت این بخش از کشور علاقمند شوند. در سال های ۴۳-۱۹۴۲، فرماندهی واحدهای مهندسی ناحیه انتظامی آسیای مرکزی و جبههٔ ماوراء قفقاز با هماهنگی با آکادمی علوم شوروی به یک رشته اقدامات شناسایی در شمال شرقی ایران فرمان دادند. در ۲۵ ژانویه ۱۹۴۴ و لادیمیر دکانوزوف معاون کمیساریای خلق در امور خارجهٔ اتحاد شوروی در مورد نتایج بررسی هایی که در ژوئیه- سپتامبر ۱۹۴۳ در شمال ایران به عمل آمده بود، از کمیساریای نفت گزارش مفصلی دریافت داشت. این گزارش که امکانات بهره‌برداری صنعتی از حوزه های نفت شمال ایران را مورد توجه قرار داده بود به بحث دامنه داری در دوایر مختلف دولتی شوروی میدان داد. در این گزارش زمین‌شناس ها در مورد حوزه های نفتی غنی در گرگان، مازندران و گیلان، یعنی حوزه هایی که به ذخایر نفتی نهفته و مورد بهره‌برداری شوروی در جمهوری شوروی آذربایجان در شمال غرب ایران و منابع ترکمنستان در شرق کشور متصل می‌شد، اطلاعاتی ارائه کردند. علاوه بر این، متخصصان مزبور خاطر نشان ساختند که هرگونه عملیات اکتشافی جدّی مستلزم صرف هزینه‌ای سنگین و الحاق بخش هایی از قلمرو ایران است. اقداماتی که به نوبت خود مستلزم یک رشته تصمیم گیری های خاص در سطح دولتی و دیپلماتیک بود[7].

اقدامات متحدین غربی اتحاد شوروی در خاورمیانه نیز در انگیختن توجه بیشتر شوروی به این منطقه موثر واقع شد. در اواخر سال ۱۹۴۳، دو شرکت نفتی آمریکایی، **استاندارد وکیوم و سینکلرأیل** همراه با شرکت انگلیسی شِل، در حالی که از حمایت سفارتخانه های بریتانیا و آمریکا در ایران و همچنین تشویق دولت ایران برخوردار بودند برای کسب امتیاز نفت در بلوچستان، منطقهٔ جنوب شرقی کشور با ایران وارد مذاکره شده بودند. طرفین در اوت ۱۹۴۴ در مورد موضوع نفت یک کنفرانس دو جانبه ترتیب دادند که در آن طی انعقاد یک عهدنامهٔ ویژه که در ۸ اوت در واشنگتن به امضاء رسید، به توافق هایی رسیدند. ترتیب یک سیاست مشترك برای کسب امتیازهای نفتی در آینده یکی از مفاد این توافق بود[8].

این تحولات بر دیپلماسی شوروی، از جمله مذاکرات شوروی با ایران در مورد امتیاز نفت شمال و همچنین دستورالعمل هایی که هیئت اعزامی شوروی به ایران در ۱۹۴۴ برای مذاکره در این موضوع دریافت داشت، تاثیر نهاد. چهرهٔ اصلی ای که در پَس این تلاش کرملین برای کسب امتیاز نفت شمال قرار داشت، لاورنتی بریا بود که در آن ایام معاونت صدر شورای کمیسارياهای خلق را برعهده داشت. هنگامی که در ۱۱ مارس ۱۹۴۴ پرونده‌ای مشتمل بر اسناد مربوط به تاسیس یک شرکت مشترك نفت ایران و شوروی، و قرارداد کسب امتیاز نفت به دست بریا رسید وی خواهان رشته تغییراتی شد که حقوق طرف ایرانی قرار داد را بیش از پیش محدود می‌ساخت. با این حال پس از توضیحات متخصصین در مورد جوانب مختلف قوانین ایران در مورد اعطای امتیازات خارجی و شرایط ملحوظ در قراردادهای شرکت نفت انگلیس و ایران (که ۵۱ درصد سهام آن در مالکیت دولت ایران

بود)، بریا پذیرفت که مفاد قرارداد نفت شمال تا حدود بسیاری تعدیل شود[۹].

در ۱۶ اوت ۱۹۴۴ بریا گزارش تحلیلی شورای کمیسارهای خلق در مورد ذخایر و تولیدات نفتی، و همچنین خط مشی های نفتی آمریکا و بریتانیا را امضاء کرده و برای استالین و مولوتُف ارسال داشت. در این گزارش در مورد واکنش مناسب شوروی نیز توصیه هایی عنوان شده بود. این گزارش از نظر شناخت اهداف شوروی در ایران در سال های بعد از جنگ از اهمیت بسیار برخوردار است. در این گزارش ضمن اشاره به تضادهای آمریکا و انگلیس برای دست یابی به حوزه های نفت ایران، این نیز خاطرنشان شده بود که آن دو در رویارویی با «یک کشور ثالث»، یعنی شوروی نیز رو به اقدام مشترك می آورند. بریا پیشنهاد کرد «برای مذاکره با ایران با در نظر داشتن هدف کسب یک امتیاز (شوروی) در شمال ایران، اقدامی فعالانه صورت گیرد». وی با تاکید بر این نکته که «احتمالاً انگلیسی ها و آمریکایی ها در خفا مشغول آن بوده اند که به ضرر شوروی مانع از نقل و انتقال حوزه های نفت شمال ایران گردند» توصیه کرد که مسکو «برای دفاع از منافع شوروی در حوزهٔ مسائل بین المللی نفت» بر اصل حضور و مشارکت در مذاکرات نفتی آمریکا و بریتانیا اصرار ورزد[۱۰].

به عبارت دیگر، تمایل اتحاد شوروی برای کسب یک امتیاز نفتی در ایالات شمالی ایران گذشته از منافع امنیتی و محاسبات اقتصادی، بیانگر خواست رهبران سیاسی شوروی برای مشارکتی برابر در رقابت قدرت های بزرگ برای حق دستیابی به حوزه های نفتی جدید در خاورمیانه نیز بود. از نظر ملاحظات ژئو استراتژیک، امتیاز نفتی که انحصار شوروی را در حقوق استخراج و تولید نفت در منطقه ای به وسعت ۱۵۰٫۰۰۰ کیلومترمربع تأمین می کرد مزیت عمده ای محسوب می شد. متحدین غربی شوروی نیز این نکته را به روشنی دریافته و برای جلوگیری از تحقق آن هرچه در توان داشتند به کار بردند.

دیپلماسی حزبی

تقریباً برای همهٔ پژوهشگرانی که در مورد «بحران ایران» کار می کنند کاملاً آشکار است که حزب توده که در اکتبر ۱۹۴۱ تاسیس شد و تحت حمایت و پشتیبانی حزب کمونیست شوروی قرار گرفت، به طور کلی بیشتر برای تأمین منافع «امپراطوری» فوق الذکر (یعنی منافع ژئوپولتیک و اقتصادی) شوروی توسط سران شوروی به کار گرفته شد تا منافع ایدئولوژیک شوروی در منطقه. با این حال پژوهشگران در ارزیابی خود از میزان عملی و موثر بودن ابزارهای ایدئولوژیک و نفوذ حزبی، در کنار ابزار سنتی دیپلماتیک و -باتوجه به حضور ارتش شوروی در شمال ایران- ابزار نظامی، فقط می توانستند به حدس و گمان متوسل شوند. در این زمینه بدون تحلیل کارکرد ساختارهایی که در مراحل آخر جنگ جهانی دوم در تشکیلات شوروی پدیدار شد، دشوار می توان خصوصیات خط مشی شوروی در ایران را درك کرد.

در آغاز سعی خواهیم داشت که وجه «ایدئولوژیک» رخدادها را حتی‌الامکان به نحوی دقیق بازسازی کنیم. می‌دانیم که کمینترن در ماه مه ۱۹۴۳ منحل شد. ولی دایرهٔ اطلاعات بین‌المللی که در اصل در ژوئیه ۱۹۴۴ به‌عنوان بخشی از ساختار درونی کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست شوروی تاسیس شد، تشکیلات و کارمندان کارآمد کمینترن را مستقیماً به ارث برد. این که گئورگی دیمیتروف، که سال‌ها کمیتهٔ اجرایی کمینترن را سرپرستی می‌کرد، به مدیریت دایرهٔ اطلاعات بین‌المللی منصوب شد، خود تأکید آشکاری بود بر جایگزینی دایرهٔ اطلاعات بین‌المللی به جای کمینترن. اگرچه دایرهٔ اطلاعات بین‌المللی با شور و شوق تمام بسیاری از شیوه‌ها و ارتباطات کمینترن را به کار گرفت، ولی فقط برای تداوم کنترل بر نهضت جهانی کمونیسم تأسیس نشده بود. وضعیت مناسب جبهه‌ها در پی پیشروی پیروزمندانهٔ ارتش سرخ که به تحکیم موقعیت جهانی اتحاد شوروی منجر شد نیز در تأسیس چنین مرکزی موثر واقع شده بود. این تحولات موجب آن شده بود که برای تحکیم موقعیت شوروی در مناطقی که از نظر کرملین در «حوزهٔ نفوذ» بر حقش محسوب می‌شد، اقداماتی عملی صورت گیرد. شمال ایران نیز جزو این حوزه محسوب می‌شد.

اسناد حزب کمونیست شوروی نشان می‌دهد که دایرهٔ اطلاعات بین‌المللی و به دنبال آن دایرهٔ سیاست خارجی که در اواخر دسامبر ۱۹۴۵ جایگزین بخش مزبور در کمیتهٔ مرکزی شد، نقش فعالانه‌ای در پیاده کردن برنامه‌های شوروی در ایران داشته است. این دایره گذشته از ارائه اطلاعاتی در مورد وضعیت سیاسی ایران و فعالیت احزاب گوناگون آن سامان، و به‌ویژه حزب توده، مسئولیت پیاده کردن آن بخش از تصمیم‌گیری‌های کرملین را که خارج از حوزهٔ دیپلماسی رسمی بود، نیز عهده‌دار



بود. **دایرهٔ سیاست خارجی** در سال‌های بعد از جنگ به رکن عمدهٔ نظام تعیین و ابلاغ تصمیم‌های مربوط به مسائل خارجی، یعنی بخشی که از آن می‌توان بعنوان «دیپلماسی حزبی» نام برد، تبدیل شد. برای شناخت وجه تمایز «دیپلماسی حزبی» از خط مشی دولتی که با سیاست‌های کمیساریای خلق در امور خارجه مطابقت داشت، اشاره به برخی از خصوصیات اساسی «دیپلماسی حزبی» ضروری است.

نخست آن که «دیپلماسی حزبی» کاملاً محرمانه بوده و در جهت تبلیغ ایدئولوژی مارکسیسم -لنینیسم و نظام شوروی در کشورهای خارجی سیر داشت. علاوه بر این، حرکت‌های کمونیستی و دموکراتیک محلی را مستقیماً برای پیشبرد منافع شوروی به کار می‌گرفت. از این رو تصادفی نیست که بنیانگذار چنین دایره‌ای نیز آندره‌ئی ژدانوف ایدئولوگ سرشناس شوروی باشد و در فاصلهٔ سال‌های ۱۹۴۶ تا ۱۹۴۹ نیز سرپرستی آن را میخائیل سوسلوف که بعدها در مقام ایدئولوگ اصلی شوروی اشتهار یافت، عهده‌دار گردد. این نکته را نیز باید خاطرنشان ساخت که وخامت مسئله ایران با دوره‌ای از حیات **دایرهٔ اطلاعات بین‌المللی** (و بعد از آن **دایره سیاست خارجی**) توأم شد که این دوایر بیشتر به کمینترن شباهت داشتند تا تفاوت[۱۱]. بیشتر امور مربوط به کارکرد نظام روابط متقابل حزبی، توسط نهادهایی صورت می‌گرفت که براساس بخش مطبوعات و ارتباطات ویژهٔ کمیتهٔ اجرایی کمینترن تاسیس شده بود.

در ایران نیز از جنگ جهانی دوم به بعد حداقل دو نمایندهٔ مهم و مخفی **دایرهٔ اطلاعات بین‌المللی** تحت نظر کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست شوروی فعالیت می‌کردند. یکی از این نمایندگان از «پوشش مناسب» برخوردار بود[۱۲] و دیگری نیز به نحوی غیرقانونی فعالیت می‌کرد[۱۳]. وظایف این نمایندگان که ارتباط مستمر با رهبری **دایرهٔ اطلاعات بین‌المللی** (و بعد از آن **دایرهٔ سیاست خارجی**) را تأمین می‌کردند، گذشته از وظایف مربوط به اطلاعات و غیره، کنترل سران و سیاست‌های حزب توده را نیز شامل می‌شد. مطابق با سنن کمینترن، فعالیت‌های حزب توده براساس دستورالعمل‌های واصله از مسکو تصحیح می‌شد[۱۴]. هستهٔ اصلی حزب توده از کمونیست‌های سابقی تشکیل شده بود که در پی حوادث شهریور ۱۳۲۰ از زندان آزاد شده بودند. بسیاری از اعضاء و فعالین دفتر سیاسی حزب در سال‌های دههٔ ۱۹۳۰ در تشکیلات آموزشی شوروی دوره دیده بودند. تمامی این عوامل موجب آن شدند که حزب توده وابستگی خاصی به حزب کمونیست شوروی پیدا کند و حزب مزبور نیز این نظریه را مطرح کرد که حزب توده در عین همراهی با منافع شوروی، در انکشاف تحولات دموکراتیک ایران مؤثر است.

تا سال ۱۹۴۴، حزب توده در تطابق با سیاست سنتی کرملین در قبال منطقه، تمامی مساعی خود را در جهت جلوگیری از توسعهٔ نفوذ سیاسی بریتانیا در ایران به کار برده، توسعهٔ نفوذ آمریکا را نیز گاهی تلقی می‌کرد در این امر و لهذا از آن حمایت می‌کرد[۱۵]. ولی در پی سفر ناموفق یک هیئت شوروی به تهران، تحت سرپرستی اس.آی. کافتارادزه، معاون کمیته امور خارجه در سپتامبر -اکتبر

۱۹۴۴ این اولویت‌های به نحوی اساسی دگرگون شد. اگرچه این هیئت با ساعد، نخست وزیر ایران و شاه در مورد تعدادی از مسائل مربوط به روابط تجاری ایران و شوروی و همکاری‌های اقتصادی طرفین وارد مذاکره شد ولی هدف اصلی طرف شوروی مذاکرات کسب حقوق انحصاری بهره‌برداری از نفت شمال بود.

مخالفت ساعد

مع‌هذا همان‌گونه که می‌دانیم پیشنهاد شوروی با نظر مساعد مقامات ایرانی مواجه نشد. در اکتبر ۱۹۴۴ دولت ساعد با اعلام آن که تا پایان جنگ و روشن شدن وضعیت اقتصاد جهانی هیچ‌گونه مذاکره‌ای در مورد امتیازات نفتی صورت نخواهد گرفت، رسماً خواسته روس‌ها را رد کرد. مباحثی که در زمینهٔ اعطای امتیاز نفت مطرح شد خود نشانی بود از یک گرایش جدید در سیاست خارجی ایران. دولت ایران بر آن بود که ایالات متحده را به عنوان نیرویی در جهت دفع نفوذ سنتی روسیه -که اینک شوروی جانشینش تلقی می‌شد- و انگلیس به کار گیرد. در واقع [در سیاست خارجی ایران] ایالات متحده در مقام «دولت ثالث» همان نقشی را داشت که آلمان قبل از جنگ داشت. مشاور اصلی دولت ساعد در طرح و تعبیهٔ تاکتیک‌هایی برای دفع خواسته‌های مسکو در زمینهٔ کسب امتیاز نفت شمال، سفارت آمریکا بود[۱۶]. با این حال رهبری شوروی سیاست ضد شوروی بریتانیا را در این تصمیم دولت ایران ذی‌مدخل می‌دانست؛ در گزارش مورخ ۱۹ فوریه ۱۹۴۵ یکی از مخبرین کمیتهٔ مرکزی [حزب کمونیست شوروی]، از قانون دوم دسامبر ۱۹۴۴ که براساس آن نخست‌وزیران و معاونین آنها از اعطای امتیاز یا مذاکره در این زمینه منع شده بودند، به‌عنوان [قانونی] در ارتباط مستقیم با فعالیت‌های محافل هوادار لندن یاد شده بود. براساس گزارش این مخبر حزبی، بریتانیا از طریق ابزار دست نشاندهٔ خود، یعنی مجلس شورای ملی وارد کار شده بود که «توانست با (مخالفت با امتیاز پیشنهادی) در مقابل نخستین تلاش ما برای توسعهٔ منافع اقتصادیمان، مقاومت نیرومندی نشان دهد.»[۱۷] پیشنهادات اصلی او برای مقابله با این امر نیز به قرار زیر بود: «امکان آن وجود دارد که پیش از آن که ایران را ترک کنیم، اکثریت مجلس را به دست آورده و آنگاه از آن برای تأمین منافع دولت خود و همچنین منافع دموکراتیک خلق ایران بهره‌برداری کنیم. مناطق شمالی [ایران] پنجاه‌وچهار کرسی در مجلس دارند و از آنجایی که احتمال دارد توده‌ها از ما حمایت کنند، امکان آن وجود دارد که تمامی آنها را به دست آوریم.» وی در ادامه افزود که در صورت توفیق انتخاباتی، مجلس جدید ترتیبی خواهد داد که مشکلات اقتصادی ما با ایران «به نحوی دلخواه» حل و فصل شود[۱۸].

همان‌گونه که ملاحظه شد در این طرز تلقی «منافع دولت شوروی» و منافع «دموکراتیک خلق ایران» کاملاً یکی انگاشته شده است. لهذا می‌توان گفت که نتیجه‌گیری تاریخ‌نگاری چون بروس کانی هولم مبنی بر آن که در جریان بحران نفت شمال بود که حزب توده به یکی از ابزار مهم

سیاست خارجی شوروی تبدیل شد، که سال‌ها پیش صرفاً براساس داده‌های غیرمستقیم عنوان شده بود، اینک به تایید اسناد نیز می‌رسد[۱۹].

بدون تجزیه و تحلیل دیپلماسی حزبی مسکو، بازسازی مراحل مختلفی که «بحران ایران» طی کرد، غیرممکن است. طبیعتاً سفارت شوروی در تهران -مانند سفارتخانه‌های شوروی در بسیاری از دیگر کشورها -هم رسیدگی به مسائل درونی حزبی را برعهده داشت و هم فعالیت‌های رسمی دیپلماتیک. در این زمینه می‌توان به هماهنگی تنگاتنگی اشاره کرد که میان کمیساریای امور خارجه و دایرهٔ اطلاعات بین‌المللی / دایرهٔ سیاست خارجی حزب کمونیست شوروی وجود داشت. نقش دوگانهٔ وی‌یاچسلاو مولوتف در مقام کمیسر خلق امور خارجه و دبیر کمیته مرکزی و عضو پولیت‌بورو که بسیاری از حوزه‌های فعالیت دایرهٔ اطلاعات بین‌المللی / دایره سیاست خارجی را تحت کنترل داشت، خود عامل دیگری بود در تقویت این ارتباط. مع‌هذا برای اعمال تصمیم‌های رهبری که مستلزم به کار گرفتن حزب توده و دیگر نیروهای مشابه بود، کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست شوروی ترجیح می‌داد که یا مستقیماً از طریق نمایندگان معتمدش (که در بالا بدان‌ها اشاره شد) یا با احضار اعضاء پولیت‌بورو حزب توده به شوروی برای گزارش یا توجیه آنها و صدور دستورالعمل‌های لازم و یا هردو، بدون واسطه عمل کند. این رویه لاجرم به بروز تعارض‌ها و ناهماهنگی‌هایی میان فعالیت‌های این دو نهاد سیاست خارجی منجر می‌شد، که معمولاً به دوباره کاری می‌انجامید و بر موقعیت حزب توده و دیگر گروه‌های چپ‌گرا در ایران تاثیری منفی بر جای می‌گذاشت.

موضوع امتیاز نفت شمال نیز یکی دیگر از عوامل مهمی است که باید در هرگونه تجزیه و تحلیل عینی از موضوع «بحران ایران» مورد توجه قرار گیرد، موضوعی که با توجه به عدم دسترسی پژوهشگران خارجی به اسناد شوروی نمی‌توانست به اندازهٔ کافی مورد بررسی قرار گیرد. همان‌گونه که اشاره شد از این بررسی که براساس اسناد آرشیوی شوروی استوار است، چنین مستفاد می‌گردد که مسئله نفت شمال بر کل طرز تفکر شوروی در این دوره، سایه افکنده و در شکل دادن به روابط ایران و شوروی در ماه‌های آخر جنگ و ماه‌های بعد از آن نقش تعیین کننده‌ای ایفا کرده است. این موضوع با دیگر مسائلی که در پیدایش بحران ایران مؤثر واقع شدند، مانند موضوع تعلل در فراخواندن نیروهای شوروی و میدان دادن به حرکات خودمختاری طلبانهٔ در کردستان و آذربایجان ارتباط تنگاتنگی داشت. مأموریت کافتارادزه در پاییز ۱۹۴۴ و رویه سرسختانهٔ ایران در مخالفت با اعطای امتیاز نفت شمال گرایش‌های ضدانگلیسی سنتی در میان رهبری شوروی را که در رقابت‌های قدیمی روسیه و انگلیس در سال‌های پیش از انقلاب ریشه داشت از نو تحریک کرد و موجب بدگمانی [روس‌ها] نسبت به سیاست متفقشان در ایران گشت. از اواخر سال ۱۹۴۴ تبلیغات ضدانگلیسی در جراید شوروی و نشریات حزب توده به تدریج اوج گرفت.

هنگامی که در ۲۶ فوریه ۱۹۴۵ آهی سفیر ایران در مسکو با مولوتف دیدار کرد، موضوع نفت شمال از نو مطرح شد. آهی ضمن اشاره به مصوبهٔ مجلس در مورد ممنوعیت مذاکره در مورد امتیاز نفت تا پایان جنگ، امکان ایجاد یک شرکت ایران و شوروی برای اکتشاف و استخراج نفت در شمال ایران را مطرح کرد. شرکت ایران و شوروی در مورد شیلات که قبلاً تاسیس شده بود، خود می‌توانست به‌عنوان الگو مورد توجه قرار گیرد. ولی در طول مذاکرات مزبور روشن شد که احتمالاً ایرانی‌ها بیشتر نوعی برآورد و ارزیابی [از طرف مقابل] را در ذهن داشتند تا پیشنهادی مشخص. مولوتف که امیدی بدین امر نداشت، اعلام کرد که «چنین پیشنهادی نمی‌تواند مبنای هیچ‌گونه مذاکره باشد» و اصرار ورزید که ایران یک امتیاز نفت به اتحاد شوروی اعطا کند[۲۰]. با توجه به پاسخ شاه به یکی از نمایندگان مجلس از ایالت شمالی گیلان که در آوریل ۱۹۴۵ بار دیگر خواست شوروی را مبنی بر کسب امتیاز نفت یادآور شده بود، چنین به نظر می‌آید مقامات ایرانی تصمیم قاطع داشتند که فقط براساس ایجاد یک شرکت مختلط ایران و شوروی، در این زمینه وارد مذاکره شوند[۲۱]. در آن دوره رهبری شوروی با توجه به امتیازاتی که انگلستان –رقیب عمدهٔ آنها در ایران– در جنوب داشت، ایجاد یک شرکت مختلط را تبعیضی آشکار تلقی می‌کرد.

موقعیت جدید

این موضوع که موقعیت شوروی در ایران به نحو چشمگیری در خلال جنگ تقویت شده است در میان رهبران شوروی –ودر درجهٔ اول در شخص استالین– این امید را بوجود آورده بود که شوروی خواهد توانست منافع و موقعیت ژئواستراتژیک و اقتصادی خود را در خاورمیانه گسترش دهد. یکی از ملزومات اساسی تحقق رؤیاهای «امپراطوری» کرملین، حضور نیروهای شوروی در شمال ایران بود. واکنش کمیساریای امور خارجه در مقابل درخواست وزیر امورخارجهٔ ایران از سفرای شوروی بریتانیا و ایالات متحده در ۱۹ مه ۱۹۴۵ مبنی بر عقب‌نشینی نیروهای نظامی آن سه کشور از ایران، کوچکترین تردیدی در این زمینه باقی نمی‌گذارد. کافتارادزه در گزارش مورخ ۲۵ مه خود به مولوتف، بر این نکته تاکید دارد که «فراخواندن نیروهای شوروی از ایران، ضرورتاً به تقویت ارتجاع در کشور و شکست اجتناب‌ناپذیر سازمان‌های دموکراتیک منجر خواهد شد... عناصر ارتجاعی و هوادار انگلیس برای امحاء نفوذ ما و حاصل کارهایمان در ایران از هیچ اقدام و وسیله‌ای مضایقه نخواهند کرد. به همین دلیل است که من تعویق تاریخ خروج نیروهایمان را از ایران و تضمین تحقق احتمالی اهدافمان را پس از خروج نیروها (در درجهٔ اول از طریق کسب امتیاز نفت، یا حداقل از راه ایجاد یک شرکت مختلط که اکثریت قاطع سهام آن را در اختیار داشته باشیم) مناسب می‌دانم[۲۲]».

از آنجایی که ایالات متحده و بریتانیا در قبال درخواست ایران واکنشی مساعد نشان دادند، دولت شوروی نیز لازم دانست به تهران اطلاع دهد که «آمادهٔ آن است که تقاضای دولت ایران را برای

خروج پیش از موعد نیروهای متفقین با حسن ظن مورد توجه قرار دهد[۲۳]» پیش نویس پاسخ های کمیساریای خارجه به نامهٔ مورخ ۳۱ مه سرآرچیبالد کلارک کر، سفیر بریتانیا درمسکو و نامهٔ مورخ ۱۴ ژوئن اورل هریمن، سفیر ایالات متحده، که در آن بر سازگاری مواضع شوروی، آمریکا و بریتانیا تاکید شده، در آرشیو محفوظ است[۲۴]. ولی این نامه ها هیچ گاه از کمیساریای امور خارجه خارج نشد؛ هنوز یادداشت «در اختیار مولوتف» بر آن ها دیده می شود. سران سه قدرت بزرگ در کنفرانس پتسدام (۱۷ ژوئیه-۲اوت ۱۹۴۵) توافق کردند که خروج نیروهای متفقین را از تهران آغاز کرده و تصمیم های بعدی را به اجلاس شورای وزرای خارجه که قرار بود در سپتامبر ۱۹۴۵در لندن برگزار شود، موکول نمایند[۲۵]. تا آن زمان نیز موضع مسکو در قبال خروج پیش از موعد نیروهای شوروی از ایران وجه مشخصی یافته بود.

در آستانهٔ کنفرانس وزرای خارجه در لندن، م.سیلین، یکی از اعضای اداره خاورمیانه کمیساریای امورخارجه به آندره‌ئی ویشینسکی، معاون کمیساریای امورخارجه چنین گزارش کرد: «به نظر من باید با درخواست دولت ایران مبنی بر مشارکت در کنفرانس لندن مخالفت شود زیرا شورای وزرای خارجه در زمینهٔ دگرگونی موقعیت بعد از جنگ ایران هیچ مسئله ای را به بحث نخواهد گذاشت[۲۶]». مولوتف در پاسخ به نامه ۱۹ سپتامبر ارنست‌بوین، وزیر امورخارجهٔ بریتانیا نه فقط از پیشنهاد وی مبنی بر خروج پیش از موعد نیروهای متفقین از ایران (به استثنای حوزه های نفتی جنوبی آذربایجان) در اواسط دسامبر ۱۹۴۵، حمایت نکرد، بلکه با بحث مسئله فراخوانی نیروها در کنفرانس وزرای خارجه نیز مخالفت کرد[۲۷]. وی تصریح کرد که اتحاد شوروی فقط در همان تاریخی نیروهای خود را فرا خواهد خواند که در پیمان سه جانبه ایران و شوروی و بریتانیا در سال ۱۹۴۲ توافق شده بود.



بدین ترتیب رهبری شوروی به منظور کسب امتیازهای مورد نظر از دولت های مرتضی قلی بیات، محسن صدر و ابراهیم حکیمی، تاکتیک به تأخیر انداختن فراخواندن نیروهایش را از ایران در پیش گرفت. پیشنهاد «دیپلماسی حزبی» مبنی بر بهره برداری از مذاکرات انتخاباتی برای ایجاد مجلسی که هواداری بیشتری از شوروی ابراز کند نیز مورد توجه قرار گرفت. بدین ترتیب رهبران شوروی به پرپایی و حمایت از یک رشته حرکت های آزادیبخش ملی در شمال ایران اقدام کردند که هریک از سوابق و ابزار بیان خاص خود برخوردار بود. فرماندهی نظامی شوروی برای جلوگیری از نیروهایی که دولت مرکزی برای اعادهٔ نظم در ایالات شورشی اعزام می داشت نیز بهانه های مختلفی پیدا می کرد. تمامی این موارد باعث آن شد که مسئله خروج نیروهای شوروی از ایران برای کلیهٔ طرفین درگیر در «بحران ایران» از اهمیت عاجلی برخوردار گردد. در این میان فعالیت هایی که در حول و حوش «دیپلماسی حزبی» انجام می شد نیز در سیر تحولات بعدی اهمیت خاصی یافت.

تأسیس فرقهٔ دموکرات

اگرچه ما هنوز به اسناد صورت جلسات پولیت بورو دسترسی نداریم ولی اسناد دایرهٔ سیاست خارجی کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست و همچنین اسناد وزارت امورخارجه بیانگر آن می باشد که اندیشهٔ تشکیل فرقهٔ دموکرات آذربایجان نخست از جانب رهبری عالی حزب، و به احتمال قوی شخص استالین نشأت گرفت. بیانیهٔ تهران (۱۳۴۳) نشانی بود از مشارکت شخصی استالین در حل و فصل تمامی آن بخش از مسائل روابط خارجی که به ایران مربوط می شد، و همچنین علاقهٔ شدید وی به مناطق خاورمیانه و نزدیک که از لحاظ استراتژیک اهمیت به سزایی داشت. اکثر اسناد مهم کمیساریای امور خارجه در مورد ایران، یادداشت هایی بر خود دارد که مبین ارسال آنها برای رؤیت استالین و حلقهٔ محدودی از اعضاء پولیت بورو است، مانند مولوتُف، بریا، مالِنکُف و میکویان[۲۸].
علاوه بر این، اسنادی نیز موجود است خطاب به شخص استالین. براساس رویهٔ حاکم در مورد اتخاذ تصمیم های مهم در زمینهٔ مسائل خارجی، نه فقط تمامی اطلاعات مهم می بایست به کرملین ارسال می شد، بلکه پیشنهادات و توصیه های کمیساریای امورخارجه نیز می بایست به تائید رهبری عالی می رسید. برای مثال، مولوتف در پاسخ به نامهٔ سرفرماندهی ارتش سرخ که صدور اجازهٔ انهدام دسته هایی را در مرزهای شمالی ایران خواستار شده بود، نوشت: «من مخالفتی ندارم، ولی کسب موافقت استالین نیز ضروری است.»[۲۹] و به عنوان نمونه ای دیگر می توان به مورد زیر اشاره کرد: در ۱۰ اوت ۱۹۴۶، دکانوزُف معاون کمیساریای امور خارجه پیش نویس سندی را برای مولوتُف ارسال داشت که در آن نسبت به تقاضای دولت ایران مبنی بر دریافت غرامات ناشی از جنگ با آلمان، و همچنین تقاضای حق مشارکت در کنفرانس های صلح لحن مساعدی به کار رفته بود. مولوتف پس از بررسی این سند در ۳۰ اوت به نتایج زیر رسید: «حمایت شود (با تصحیح و تجدیدنظر)» و «برای تایید

به مقامات عالیه تسلیم گردد.»[۳۰] البته روشن است که «مقامات عالیه» کسی نبود جز استالین. و بالاخره آن که در ۲۵ اوت دکانوزُف متن نهایی این نامه که عبارت «رفیق مولوتف با این پیشنهاد موافق است» را در خود داشت، آماده کرد و برای استالین ارسال داشت[۳۱]. این خود نمونه‌ای بود از سلسله مراتب موجود در چگونگی تصمیم‌گیری در زمینهٔ مسائل سیاست خارجی و میزان استقلال و مسئولیت مقامات عالی رتبهٔ کمیساریای امور خارجه. (نامهٔ استالین به پیشه‌وری که ضمیمهٔ [متن اصلی] این بررسی است، نشان متقن دیگری است دال بر مداخلهٔ شخصی استالین در ایجاد یک حزب جدایی خواه در آذربایجان ایران).

هستهٔ اصلی فرقهٔ دموکرات آذربایجان که در ۶ سپتامبر ۱۹۴۵ برپایهٔ تشکیلات ایالتی حزب توده و اتحادیه‌های کارگری آذربایجان تشکیل شد، خودمختاری ملی و فرهنگی بود. مع هذا در بیانیه ۷ سپتامبر فرقه که در تبریز منتشر شد به انتخابات مجلس شورای ملی نیز توجه خاصی مبذول شده بود. در این بیانیه، فرقهٔ دموکرات وعده داده بود خواهد کوشید که آذربایجان به تناسب جمعیت خود حق انتخاب نماینده داشته باشد که تقریباً معادل یک سوم نمایندگان مجلس شورا خواهد بود.[۳۲]

اگر به خاطر آوریم که چندی پیش نمایندگان کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست شوروی در ایران در ماه‌های آخر جنگ استفاده از انتخابات مجلس را مورد توجه قرار داده بودند، می‌توان نوع خاصی از انتظارات را که با این فعالیت‌های فرقه نیز ارتباط داشت، درک کرد.

در تاریخ نگری آمریکایی ها [از جنگ سرد] در مورد «دست مسکو» در ایجاد فرقهٔ دموکرات آذربایجان سخن بسیار رفته است ولی تاکنون در این موضوع که این اقدام بدون آگاهی قبلی و موافقت



حزب توده صورت گرفت و بازتاب مهمی ای در میان رهبری سیاسی حزب داشت، آگاهی چندانی در دست نبود. از نظر رهبری حزب توده انحلال تشکیلات حزب در آذربایجان در پی صدور دستورالعمل هایی از کرملین و تاسیس فرقهٔ دموکرات آذربایجان با برنامهٔ خودمختاری طلبانه اش، یکی از اشتباهات مهم رفقای شوروی بود. از نظر بسیاری از محافل ایرانی این اقدام گام نخست در تجزیهٔ ایران بود و مسئولیت این امر نیز بیش از آن که از چشم رهبران محلی آذربایجانی نگریسته شود، متوجه رهبران حزب توده بود که شهرت داشت در تبعیت کامل از اتحاد شوروی عمل می کنند. در نتیجهٔ این اقدام، چنین به نظر می آمد که کل نهضت چپ در کشور زیر سئوال رفته است. همان گونه که در نامهٔ انتقادی کمیتهٔ مرکزی حزب توده به کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست شوروی خاطر نشان شده است «اگر دشمنان اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی می خواستند نقشه ای بر ضد آن طرح کنند، هیچ [برنامه ای] بهتر از آن که در حال حاضر در حال صورت گرفتن است نمی توانستند برپا کنند.»[۳۳]

عوارض شتاب

نقش سفارت شوروی در وقایع آذربایجان به روشنی در گزارشی از [آرداشس] آوانسیان، یکی از کسانی که در نگارش نامهٔ فوق الذکر حزب توده به کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی دست داشت، روشن می باشد. وی پس از ابراز نگرانی هایش به سفیر شوروی از بابت اقدام محرمانه و عجولانه ای که به تاسیس فرقهٔ دموکرات آذربایجان منجر شد، چنین پاسخ گرفت: «البته از لحاظ تئوری حق باشماست. هرچه می گویید درست است. ولی وقت چندانی نداریم. زمان منتظر کسی نمی ماند.»[۳۴] یکی از دبیران سفارت در مورد برنامهٔ تاسیس فرقه دموکرات و ابزار تحقق این برنامه اطلاعاتی در اختیار رهبران حزب توده قرار داد؛ در صورت به تعویق افتادن انتخابات سراسری، لازم می شد که برای انتخاب نمایندگان مناطق شمالی انتخابات جداگانه ای صورت گیرد. قرار بر آن بود که در صورت امتناع مقامات تهران از شناسایی رسمی این انتخابات، شمال تحت اقتدار دموکراتیک درآید، در این راه نیز از فرقهٔ دموکرات آذربایجان استفاده می شد. همین کارمند سفارت گزارش کرد که همه چیز باید در عرض شش ماه صورت پذیرد. «در غیر این صورت ما می توانیم در حالی که آنها در مورد نظام دموکراتیک آخرین تصمیم ها را اتخاذ می کنند، به بهانه های مختلف (برای خروج نیروها) اندکی صبر کنیم.»[۳۵] این واقع امر بود که فقط برای طراحان این خط مشی و مجریان بلافصل آن روشن بود.

ولی به رغم تمامی فعالیت های سفارت شوروی درتهران برای اجرای دستورالعمل های واصله از مسکو، در این دورهٔ حساس نقش تعیین کننده را «دیپلماسی حزبی» ایفا کرد. در گزارش های سفارت و نامه های اوانسیان، معمولاً به رفیق باقراُف نامی اشاره می شود. م. باقراُف دبیر کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست آذربایجان و از مقام بالایی برخوردار بود و مسئولیت اعمال موفقیت آمیز خط مشی شوروی را در آذربایجان ایران برعهده داشت. گزارش های او که مستقیماً به دو چهرهٔ اصلی

سیاست خارجی شوروی یعنی استالین و مولوتف ارسال می‌شد، در آرشیوهای وزارت امورخارجه محفوظ است.

این نکته را نیز باید خاطرنشان ساخت که رهبران حزب توده که دست پروردهٔ کمینترن بودند بیشتر ترجیح می‌دادند که با مقامات منصوب حزب کمونیست شوروی طرف باشند تا دیپلمات‌های شوروی مستقر در تهران. در نامهٔ فوق‌الذکر حزب توده و همچنین گزارش اوانسیان به صورت موکدی درخواست شده که نمایندگانی از سوی کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست شوروی به ایران اعزام شوند که شخصا تصحیح امور را عهده‌دار گردند. اوانسیان حتی در گزارش خود در توضیح علل «ناتوانی کارمندان سفارت در هدایت نهضت اجتماعی کشور» تحلیل مفصلی نیز ارائه کرد.[۳۶] استدلال اصلی این بحث بر آن قرار داشت که حوزهٔ وظیف دیپلمات‌ها با فعالیت‌های حزبی تناسب چندانی ندارد. به عقیدهٔ این رهبر حزب توده فقط مولوتف و ویشینسکی بودند که به رغم مقام و موقعیت دیپلماتیک خود، در چارچوب منافع حزب می‌اندیشیدند. لهذا پیشنهاد کرد که نمایندهٔ ویژه‌ای از کمیتهٔ مرکزی [حزب کمونیست شوروی] در سفارت مستقر شود که از لحاظ سلسله مراتب اداری از سفیر نیز بالاتر باشد.[۳۷] این خود نمونه‌ای است از یک «دیپلماسی حزبی» آرمانی که در مقابله با مسائلی چون نارسایی ملاحظات ایدئولوژیک و دیپلماتیک و با چگونگی حفاظت از منافع ملی خود حزب توده، چندان نامعقول نیز به نظر نمی‌آمد.

در آخر حتی مخبر کمیته مرکزی [حزب کمونیست شوروی] نیز مجبور شد اذعان دارد که تشکیل فرقهٔ دموکرات آذربایجان از سرمایه‌دهی ناماسبی برخوردار بوده است. وی در گزارش مورخ



سید جعفر پیشه‌وری

۱۱ اکتبر ۱۹۴۵ خود نوشت: «اکنون با اطمینان خاطر می‌توان گفت که فکرِ خوبِ تاسیس فرقهٔ دموکرات آذربایجان از سوی فعالین حزبی ما که هیجانات و آشفتگی‌های بیهوده‌ای را وارد کار کردند، به نحو بدی تدارک و اجرا شد.»[۳۸]

با این حال، همان تاکتیک‌هایی که در مسکو معین شده بود ادامه یافت. نخست می‌بایست حزب توده که نوعی مقاومت غیرمنتظره از خود نشان داده بود، تحت فشار قرار گیرد. این سیاست فشار موفق افتاد. حزب توده در نامهٔ بعدی‌اش به کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی نه فقط فرقهٔ دموکرات آذربایجان را «ضروری» دانست بلکه قول داد که «رهنمودهای حزب کمونیست را در هر مورد و برای همیشه دنبال کنند.»[۳۹]

سیاست شوروی در آذربایجان ایران گذشته از فراهم آوردن امکان اعمال نفوذ در ترکیب مجلس شورای ملی چه اهداف دیگری را دنبال می‌کرد؟ اگرچه تاسیس فرقهٔ دموکرات آذربایجان و فعالیت‌های آن ماهیت جداطلبانهٔ آشکاری داشت، ولی بعید به نظر می‌آید که در آن برهه رهبری شوروی به نحوی کوته‌بینانه قصد تجزیهٔ ایران را داشته باشد.

کاملاً روشن بود که اگر آذربایجان ایران که از لحاظ قومی با آذربایجان شوروی پیوند داشت، به خودمختاری دست می‌یافت، نفوذ سیاسی شوروی در ایران و خاور نزدیک و میانه به نحو چشمگیری افزایش می‌یافت. با این حال دیپلماسی شوروی هم در باکو و هم در تبریز سعی داشت که از بروز هرگونه برداشت ناسیونالیست‌ها مبنی بر تلقی آذربایجان ایران به عنوان بخشی احتمالی از قلمرو اتحاد شوروی، جلوگیری کند. حتی پیش از بروز وقایع آذربایجان، کافتارادزه در اشاره به برخی از مقالات منتشر شده در جراید آذربایجانی، به مولوتف نوشت: «اگرچه ما به تبلیغ اندیشهٔ خصوصیات مشترک ملی میان مردم آذربایجان ایران و شوروی علاقمند هستیم ولی به نظر من نامگذاری مجدد آذربایجان ایران به آذربایجان جنوبی نامعقول بوده و خطر آن را دارد که عواقب ناخواسته‌ای را به دنبال داشته باشد. تردیدی نیست که چنین اقدامی می‌تواند از سوی انگلیسی‌ها، سعودی‌ها و دیگر عناصر ارتجاعی در فعالیت‌های ضد شوروی آن‌ها در ایران مورد استفاده قرار گیرد. به همین دلیل توصیه می‌کنم که ضرورت دارد نامگذاری مزبور رد شود.»[۴۰] علاوه بر این، منافع درازمدت شوروی در خاور نزدیک و میانه نیز نمی‌توانست با چنین برنامه‌هایی همخوانی داشته باشد. رهبری شوروی اگرچه برای تحت فشار قرار دادن دولت ایران از ابزارهای مختلفی استفاده می‌کرد -از جمله سیاستی که در آذربایجان ایران در پیش گرفته بود- ولی در نهایت حفظ روابط حسن همجواری با ایران را مهم می‌دانست. با آن که نویسنده نتوانست به سند بسیار جالبی دست یابد که ظاهراً در آن به مولوتف توصیه شده از نامزدی ایران به عنوان عضو موقت شورای امنیت [سازمان ملل] حمایت شود، ولی در تایید این پیشنهاد از عباراتی چون «ایران و اتحادجماهیرسوسیالیستی شوروی همسایهٔ یکدیگر بوده» و «ایران حتی می‌تواند از ترکیه و مصر نیز برای ما مناسب‌تر باشد» استفاده شده است[۴۱].

در مسیر رویارویی

هم‌زمان با وقایع آذربایجان و براساس برنامه‌ای مشابه، در کردستان ایران نیز یک نهضت رهایی بخش ملی برپا شد. متن تلگراف صادره از باقراُف به کمیساریای امورخارجه خود به روشنی گویای کم و کیف کار است: «رفقای ما بار دیگر به قاضی‌محمد هشدار دادند که باید از دستورالعمل‌هایی که قبلاً به او داده شده تخطی نکند و از هرگونه اقدامی برضد نیروهای ایرانی خودداری ورزد تا آنها به آغاز جنگ بر ضد کردها تحریک نشوند.»[42]

مکاتبات جاری میان وزارت امورخارجهٔ ایران و کمیساریای امورخارجهٔ شوروی بیانگر آن است که نظر به تحولاتی که در ولایات شمالی ایران جریان داشت روابط دو کشور در نوامبر ۱۹۴۵ به نحو فزاینده‌ای پیچیده‌تر شده بود.[43] مقامات ایرانی به نحوی به مراتب موکدتر از ماه‌های سپتامبر و اکتبر گذشته اصرار داشتند که فرماندهی نیروهای شوروی با اعزام قوای امدادی دولتی برای تقویت نیروهای موجود به شمال کشور موافقت کند.

سفارت شوروی در تهران اطلاع داشت که دولت ابراهیم حکیمی به نحوی جدّی این فکر را سبک-سنگین می‌کند که برای مذاکره با شوروی یک هیئت سه نفره (که قوام السلطنه را نیز در بین داشت) به مسکو اعزام دارد.[45] در یادداشتی از سوی بخش خاورمیانه کمیساریای امورخارجهٔ شوروی در معرفی قوام‌السلطنه نوشته شده بود که: «وی در حال حاضر موضعی در قبال انگلیسی‌ها دارد. او خواهان تقویت روابط ایران و شوروی است.»[46] برای کرملین که تشکیل یک دولت شوروی‌خواه را در تهران، مهم تلقی می‌کرد قوام‌السلطنه در مقایسه با حکیمی به مراتب ارجح بود، به‌ویژه آن که چنان که در بیوگرافی حکیم‌الملک آمده بود وی در گذشته عضو دولتی بود که در ۱۹۱۹ نسبت به قلمرو روسیه یک رشته خواسته‌های ارضی عنوان کرده بود.

مع هذا پس از ارسال نامه‌ای از سوی دولت آمریکا در ۲۳ نوامبر ۱۹۴۵ خطاب به اتحاد شوروی و بریتانیا که در آن پیشنهاد شده بود که نیروهای متفقین تا اول ژانویه ۱۹۴۶ از ایران خارج شوند، دولت ایران تصمیم گرفت که سفر [هیئت مزبور] را به مسکو «تا خاتمه یافتن بحران جاری» به تعویق افکند. این موضوع از برداشت مساعد مقامات ایرانی از این نامه که در مذاکراتشان با دیپلمات‌های آمریکایی عنوان شد، به روشنی دیده می‌شود.[47]

دلایلی را نیزکه دولت شوروی در توضیح مخالفتش با اعزام قوای تقویتی ایران به آذربایجان عنوان کرده است، نمی‌توان دلایلی دانست که طرفین را به مذاکرات متقابل تشویق کند. در یادداشت ۲۶ نوامبر کمیساریای امورخارجهٔ شوروی به تهران، نوعی تهدید مشاهده می‌شود: در این یادداشت تاکید شده بود که اعزام هرگونه قوای تقویتی به شمال ایران امکان دارد به ناآرامی‌هایی منجر شده «و باعث خونریزی گردد که در نتیجه دولت شوروی وادار شود برای تأمین نظم و امنیت پادگان‌هایش قوای اضافی به ایران بیاورد.»[48]

به همین ترتیب دولت شوروی در ۲۹ نوامبر ۱۹۴۵ در پاسخ به نامهٔ مورخ ۲۳ نوامبر برنز، وزیر امور خارجهٔ ایالات متحده که توسط هریمن سفیر آمریکا در شوروی تسلیم مقامات مسکو شده بود، خاطرنشان ساخت که ورود نیروهای جدید ابر بی به مناطق شمالی کشور را پدیدهٔ مثبتی ارزیابی نخواهد کرد، چرا که این اقدام باعث تشدید ناآرامی و موجب خونریزی خواهد شد که در نتیجه «دولت شوروی مجبور خواهد شد نیروهای تکمیلی خود را وارد ایران کند.»[۴۹] هنگامی که کر سفیر بریتانیا در مسکو در ۲۵ نوامبر طی تسلیم یادداشتی به مقامات شوروی نسبت به اقدام فرماندهی شوروی در ۱۸ نوامبر در ممانعت از اعزام نیروهای نظامی ایران به مناطق شمالی کشور از قزوین به آن طرف، ابراز نگرانی کرد، دکانوزف پاسخ مشابهی عنوان کرد. دولت شوروی در توجیه علل عدم موافقت خود با پیشنهاد آمریکا مبنی بر فراخوانی زودتر از موعد قوایشان از ایران، بر موارد زیر تاکید داشت: ۱- پیمان سه جانبهٔ ایران و شوروی و بریتانیا در سال ۱۹۴۲؛ ۲- حق «وارد شدن قوای شوروی به قلمرو ایران براساس معاهدهٔ ۲۶ فوریهٔ ۱۹۲۱ ایران و شوروی»؛ ۳- توافق حاصله میان بوین و مولوتف در کنفرانس سپتامبر ۱۹۴۵ وزرای خارجه متفقین در لندن؛ و ۴- آن که دولت بریتانیا در یادداشت مورخ ۲۵ نوامبر خود «موضوع فراخوانی نیروهای شوروی را از ایران مطرح نمی کند.»[۵۰]

کنفرانس مسکو

یادداشت ۲۶ نوامبر شوروی دولت ایران را تشویق کرد که در عین در نظر داشتن امکان مذاکرات متقابل با اتحاد شوروی و برای طرح دعوی‌اش در سطحی غیررسمی در سازمان ملل نیز مترصد فرصت باشد.[۵۱] از یادداشت‌های مورخ ۱۳ و ۱۴ دسامبر ۱۹۴۵ وزارت امور خارجهٔ ایران چنین بر می‌آید که مقامات تهران نسبت به کنفرانس وزرای خارجهٔ سه دولت که قرار بود در آیندهٔ نزدیک در مسکو تشکیل شود، امید فراوان داشته و حتی قصد داشتند در آن شرکت کنند.[۵۲]

این کنفرانس که بار دیگر وزرای خارجهٔ شوروی، آمریکا و بریتانیا را گرد آورد، نقطه عطف دیگری شد در تشدید «بحران ایران». مسئله ایران در دستور کار کنفرانس قرار نداشت ولی چنین عنوان شده بود که مسئله مزبور می‌تواند به صورتی غیررسمی مطرح گردد. در ۲۵ نوامبر از اعضاء بخش خاورمیانهٔ [کمیساریای خارجه شوروی] خواسته شد که در مورد خروج نیروهای متفقین از ایران پرونده‌ای تهیه کنند.[۵۳] چندی بعد م. سیلین دستور یافت که مدارك مربوط به ایران را تا اول دسامبر حاضر کند.[۵۴] بررسی مدارك مزبور بیانگر آن است که پیشنهادات مشاوران دیپلماتیک مولوتف لحن شدیدی داشت. در این یادداشت کمیساریای امور خارجه پیشنهادات زیر نیز ملاحظه می‌شد:

۱- حذف مسئله خروج نیروهای متفقین از ایران از دستورکار کنفرانس سه وزیر خارجه، در صورت عدم پذیرش پیشنهاد ما مبنی بر انضمام مسئله خروج نیروهای آمریکا و انگلیس از چین و یونان از سوی آمریکایی‌ها و انگلیسی‌ها.

۲- در صورتی که مسئله خروج نیروهای متفقین از ایران در هر حال مورد بحث قرار گیرد ما می‌توانیم با توجه به مواضع برنز و بوین در مورد خروج نیروهای آمریکا و انگلیس از چین و یونان، تا آنجایی که به موضوع خروج نیروهای شوروی از ایران مربوط می‌شود یا از هرگونه تعهد جدیدی اجتناب کنیم و یا «امتیارهای» مشخصی گرفته و با خروج نیروهای شوروی از ایران در اسرع وقت ممکن موافقت کنیم.[۵۵]

مشاوران مولوتُف همچنین توصیه کردند که با هرگونه پیشنهاد احتمالی از سوی بوین و برنز مبنی بر اعزام قوای جدید ایرانی به آذربایجان و یا اعزام یک کمیسیون ویژه از طرف متفقین به ایران برای بررسی وضعیت مخالفت شود، چرا که «مداخله در امور داخلی ایران» محسوب می‌شد.[۵۶] استدلال‌هایی که در ۱۵-۱۳ دسامبر در پیش‌نویس تصمیم‌های کنفرانس مسکو در مورد «مسئله خروج نیروهای متفقین» و «در زمینه حوادث شمال ایران» عنوان شده بود دقیقاً همانی بود که در یادداشت تسلیم شده به مولوتف آمد.[۵۷]

با توجه به تنش موجود، کشمکش بعدی مولوتف و بوین بر سر انضمام یا عدم انضمام موضوع ایران در دستور کار کنفرانس، پدیدهٔ دور از انتظاری نبود.[۵۸] برنز اصولاً با طرح مبحث خروج نیروهای آمریکایی از چین مخالفتی نداشت و در خلال مناقشهٔ جاری در مورد تعیین دستورکار کنفرانس نیز بیشتر سعی داشت آراء روسای هیئت‌های نمایندگی شوروی و بریتانیا را به هم نزدیک کند. در واقع وی در خلال رویارویی‌های بعدی بر سر مسئله ایران نیز رویهٔ مشابهی در پیش گرفت. در مجموع موضع برنز با مواضع وزارت خارجهٔ آمریکا در مورد «مبحث ایران» به گونه‌ای که در پیشنهادات دفتر امور خاور نزدیک و آفریقا [وزارت خارجه] مطرح شده بود، در تعارض بود.[۵۹]

در نخستین بحثی که در کنفرانس وزرای خارجه درمسکو (۲۶-۱۶ دسامبر ۱۹۴۶) در زمینهٔ ایران پیش آمد، طرفین توافق کردند که طرح این موضوع در نشست‌های بعدی به سطحی غیررسمی محدود بماند.[۶۰] گذشته از دیدارهای برنز و بوین با استالین در ۱۹ و ۲۳ دسامبر، موضوع ایران در یکی از نشست‌های بستهٔ کنفرانس در ۲۴ دسامبر نیز مطرح شد. رئیس هیئت نمایندگی بریتانیا به نحوی که بیانگر آن بود که وعده‌ای را که به استالین داده است برآورده می‌کند، پیش‌نویس «موضوع صلاحیت کمیسیون سه جانبه در مورد مسئله ایران» را ارائه داد. می‌دانیم که برنز تبصرهٔ مهمی را که به حضور نیروهای خارجی در قلمرو ایران مربوط می‌شد بر پیش‌نویس یادداشتی که در اصل از سوی سر ریدربولارد سفیر بریتانیا در ایران عنوان شده بود، افزود.[۶۱]

در نشست ۲۵ دسامبر کنفرانس در مورد این بخش از پیش‌نویس یادداشت مزبور بحث حادی در گرفت. هنگامی که هیئت نمایندگی شوروی پیشنهاد کرد که عبارت «تسهیل خروج هرچه سریعتر نیروهای متفقین»[۶۲] به «خروج نیروهای متفقین در حداقل زمان ممکن» تغییر کند[۶۳] بوین و برنز هیچ‌کدام از ابهام نهفته در این عبارت راضی نبودند. مولوتف در پاسخ به پرسش مستقیم بوین مبنی بر

آن که آیا «شما با تعیین ۲ مارس [۱۹۴۶] به عنوان تاریخ خروج نیروها موافق نیستید؟» پاسخ داد که «ما با این موافق نیستم.»[۶۴] رئیس هیئت نمایندگی شوروی در توجیه این گفتهٔ خود به شرایط پیچیدهٔ زمستانی اشاره کرد که چندان متقاعدکننده نبود. برگ آخر مولوتف پیشنهاد ارجاع این مسئله به کمیسیون سه جانبه ای بود که هنوز تشکیل نشده بود و همچنین این که با توجه به عدم حضور نمایندگان، موضوع به تعویق افتد.[۶۵]

بالاخره در نشست ۲۶ دسامبر مولوتف مواضع خود را آشکار ساخت. وی پس از پذیرش پیشنهاد بوین مبنی بر طرح مسئله ایران، خاطر نشان ساخت «هیچ کاری در مورد ایران نمی توان کرد»، آن هم به این دلیل ساده که «ایرانی ها اینجا نیستند و ما بدون آنها هیچ کاری نمی توانیم انجام دهیم.»[۶۶] بوین که همانند برنز پس از گفتگو با استالین هنوز توهمی در سرداشت، صریحاً پرسید: «آیا درست برداشت می کنم که دولت شوروی اینک امکان آن را ندارد که در این مورد به توافقی دست یابد؟»[۶۷] او هیچ گاه پاسخی دریافت نداشت ولی با توجه به اسنادی که در آستانهٔ کنفرانس مسکو در کمیساریای امور خارجه تهیه شد، می توان به این نتیجه رسید که مولوتف دقیقاً براساس ترتیباتی عمل کرده بود که قبلاً معین شده بود: هیئت نمایندگی شوروی برای تضمین آن که حداقل در مورد مسئله ایران کنفرانس مسکو به نتیجه ای نرسد، درگیر یک «بازی» دیپلماتیک بود. عامل زمان، هم برای حکومت فرقهٔ دموکرات در آذربایجان اهمیت تعیین کننده ای داشت و هم از لحاظ تأمین اهداف اقتصادی و سیاسی شوروی در ایران. در پی اصرار مولوتف، که با مقاومت برنز نیز روبرو نشد، موضوع ایران از بیانیهٔ کنفرانس مسکو حذف شد.[۶۸]

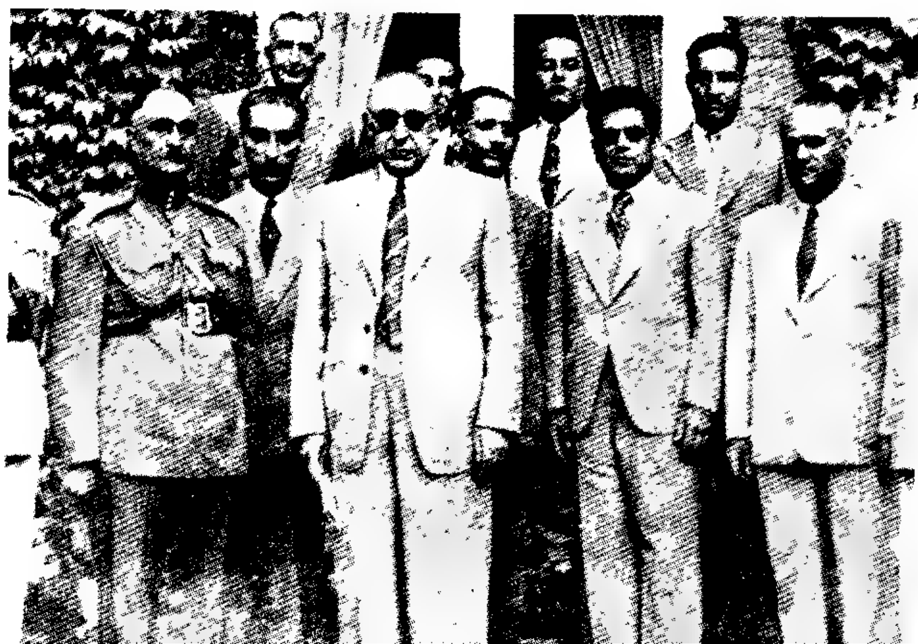
ناتوانی کنفرانس مسکو در حل و فصل مسئله ایران موجب آن شد که تهران از فرصت استفاده کرده و این موضوع را در سازمان ملل طرح کند و بدین ترتیب این موضوع را که تا به حال در چارچوب یک بحران سیاسی داخلی محدود بود، ماهیتی بین المللی بخشید.

قاطعیت آمریکا یا کیاست قوام السلطنه؟

این دیدگاه رایج در تاریخ نگاری آمریکا مبنی بر آن که اتحاد شوروی در پی مواضع قاطع ایالات متحده در سازمان ملل وادار به فراخوانی نیروهایش از ایران شد از جمله موردی است که دقت و درستی آن فقط هنگامی می تواند مورد ارزیابی قرار گیرد که اسناد بیشتری از آرشیوهای وزارت خارجهٔ شوروی در دسترس پژوهشگران قرار گیرد. لااقل تا این مرحله از کار، برداشت نگارنده از مقدار اسنادی که در زمینه روابط ایران و شوروی پس از تشکیل کابینهٔ قوام السلطنه در ۲۷ ژانویه ۱۹۴۶ ملاحظه کرده، بر آن است که در این زمینه بیشتر امتیازات و توافق های ایران و شوروی در زمان کابینه قوام السلطنه اهمیت تعیین کننده ای داشت تا فشار آمریکایی ها در سازمان ملل[۶۹]. در پی تسلیم نامهٔ هیئت نمایندگی ایران به شورای امنیت در ۱۹ ژانویه ۱۹۴۶، تمامی مساعی دیپلماتیک شوروی در مجمع

عمومی سازمان ملل صرف آن شد که در دیگر موضوع بر ن راه به حوزهٔ روابط متقابل [ایران و شوروی] بار گرداند. در ۳۰ ژانویه، در همان اجلاس شورای امنیت که مصوبهٔ معروف ایران را تصویب کرد، بالاخره هیئت ایران تمایل خود را برای آغاز روند مذاکرات ابراز کرد.

وضعیت آذربایجان و موضوع فراخوانی نیروهای شوروی از ایران از مباحث عمده‌ای بود که خلال مذاکرات پیچیدهٔ هیئت اعزامی ایران به مسکو در فاصله ۱۹ فوریه تا ۵ مارس مطرح شد، ولی در ورای تمام این مباحث مسئله اساسی برای دولت شوروی دسترسی به نفت شمال ایران بود. فراز و نشیب‌های مذاکرات جاری در این زمینه در سند آرشیوی نمایان است: یادداشت مورخ ۲۸ فوریه [شوروی] به قوام‌السلطنه از اهمیت خاصی برخوردار است. در این یادداشت آمده است که در ۲۵ فوریه دولت شوروی «با صرفنظر کردن از منافع خود و با اعطای امتیاز به طرف ایرانی» پذیرفت که به جای درخواست امتیاز نفت، درخواست تاسیس یک شرکت مختلط نفت ایران و شوروی را که ۵۱ درصد سهام آن به مسکو و ۴۹ درصد دیگر سهامش به ایران تعلق داشته باشد، پیشنهاد کند. از نظر رهبری شوروی، امتناع هیئت اعزامی ایران از پذیرش این پیشنهاد چنان که در نامهٔ ۲۶ فوریه ملاحظه می‌شد نشانی بود از بی علاقگی آنها به رعایت «منافع اتحادجماهیرسوسیالیستی شوروی» و «تبعیض» در قبال آن. این بخش از یادداشت مورد بحث با تهدید شدیدی پایان می‌پذیرد: «بدینوسیله کمیسر خلق در امور خارجه اعلام می‌دارد که پس از گزارش به نخست وزیر وی. ای. استالین تصمیم گرفته شد که پیشنهاد بینابینی طرف شوروی را مسترد داشته و به پیشنهاد رسمی‌ای رجعت شود که در ۱۹۴۴ در زمینهٔ کسب یک امتیاز نفت در شمال ایران با شرایطی مشابه امتیاز نفت انگلیس در جنوب ایران، مطرح شده بود.»[۷۰]



یکی دیگر از مواردی که در این سند ملاحظه می‌شود ربط موضوع تداوم حضور نیروهای شوروی در ایران با موضوع امتناع ایرانیان در اعطای امتیاز نفت است. گذشته از اشارات سند مربور به این امر که در کنفرانس صلح پاریس ۱۹۱۹ برخی از عناصر ناسیونالیست ایرانی در عرصهٔ قلمرو شوروی، برخی مطالبات ارضی عنوان کردند، این نکته نیز خاطر نشان شده بود که مقامات ایرانی سعی داشته‌اند در سال‌های دههٔ ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ نیز در حوزه‌های مرزی جنوب باکو به دولت‌های خارجی امتیازات نفتی اعطا کنند. در این یادداشت آمده بود که «تمامی این موارد نشان دهندهٔ آن است که محافل حاکمهٔ ایران نسبت به اتحادجماهیرسوسیالیستی شوروی نیات خصمانه داشته و آماده‌اند که در صورت فراهم آمدن فرصت لازم به منافع اتحادجماهیر سوسیالیستی شوروی لطمه زده و حوزه‌های نفتی آذربایجان و ترکمنستان شوروی را در مخاطره قرار دهند.»[71] البته بعید به نظر می‌آید که رهبران شوروی که از قوایی نیرومند برخوردار بودند، واقعاً تعارض و تجاوزی را از سوی ایران محتمل می‌دانستند ولی چنین به نظر می‌آید که آنها امکان بهره‌برداری بریتانیا و آمریکا از حوزه‌های نفتی ایران در جوار مرزهای شوروی را به عنوان تهدیدی واقعی نسبت به منافع ملی شوروی تلقی می‌کردند، منافعی که که با منافع ژئوپولتیکی تاریخی روسیه ارتباط تنگاتنگی داشت. از این رو از نظر دولت شوروی کسب امتیاز نفت شمال ایران تضمین مهمی بر امنیت مناطق جنوبی کشور محسوب می‌شد. علاوه بر این، شوروی اگر می‌توانست به نحوی دلخواه خود موضوع نفت را فیصله دهد، در رقابت دیرینه‌اش با بریتانیا برای کسب نفوذ سیاسی در ایران نیز از موقعیت مناسبی برخوردار می‌شد.

پیش از آن که قوام‌السلطنه به یادداشت شوروی پاسخ دهد، رادیو و روزنامه‌ها گزارش کردند که آژانس خبری تاس اعلام داشته است که اتحاد شوروی از دوم مارس فقط بخشی از نیروهایش را از مناطق «بالنسبه با ثبات» ایران فرا خواهد خواند. آمریکا فراخوانی نیروهایش را تا اول ژانویه به پایان رساند و بریتانیا نیز احضار نیروهایش را تا دوم مارس کامل کرد.

در ۳ مارس قوام‌السلطنه طی ارسال یادداشتی، اعتراض شدید خود را نسبت به تصمیم دولت شوروی ابراز داشت.[72] ولی لحن سخنش متفاوت از پیش بود. وی در ۴ مارس به کرملین اطمینان داد که هدف «دولت کنونی ایران تقویت روابط صادقانه و مشفقانه بین ایران و اتحادجماهیرسوسیالیستی شوروی است». قوام‌السلطنه با طرح مجدد موضوع نفت، امکان نوعی توافق را مطرح ساخت: «اگر دولت شوروی مواضع مرا در قبال فراخوانی قوای نیروهای شوروی از ایران و مسئله آذربایجان بپذیرد، پس از بازگشت به ایران برای پذیرش تمام شرایط مربوط به تاسیس این شرکت [مختلط نفت ایران و شوروی] و ارائه پیش‌نویس طرح لازم برای تصویب در مجلس وقت کافی خواهم داشت.»[73]

مواضع دوستانه

نسبت به پیشنهادهای جدید قوام‌السلطنه واکنش رسمی‌ای ابراز نشد. ولی از پیش‌نویس پاسخ به اعتراضیه ۳ مارس دولت ایران و موارد افزوده شده بر یادداشت‌های ۲۵ و ۲۸ فوریه دولت شوروی

چنین برمی‌آید که دولت شوروی اعتقاد داشت که ثبات وضع در آذربایجان ایران؛ موضع دوستانهٔ دولت ایران نسبت به اتحادشوروی، و اتخاذ تصمیمی در مورد دسترس به نفت شمال ایران مواردی بود که می‌توانست مبنای یک توافق احتمالی را فراهم سازد.[۷۴] البته دولت شوروی می‌توانست از بابت درگیری‌های مسلحانه‌ای که در صورت عقب‌نشینی قوای شوروی امکان داشت در آذربایجان ایران -یعنی در جوار شوروی- یا در امتداد مرزهای ایران و ترکیه که اینک تحت مراقبت نیروهای شوروی قرار داشت، روی دهد، نگران باشد ولی به سختی می‌توان تعویق فراخوانی نیروهای شوروی و ورود واحدها و تجهیزات جدید نظامی را جز یک تلاش دیگر در تحت فشار قرار دادن ایران و نمایش قدرت، چیز دیگری تعبیر کرد[۷۵]. آشکار است که امتناع دولت شوروی از فراخوانی تمامی نیروهایش از ایران به روند نزدیکی بیش از پیش ایالات متحده و بریتانیا در یک اتحاد ضد شوروی شتاب بیشتری بخشید.

در ۵ مارس، یعنی در آخرین روز اقامت هیئت اعزامی ایران در مسکو و آخرین دیدار آنها با استالین، وینستون چرچیل سخنرانی معروف خود را در فولتونِ میسوری ایراد کرده، اعلام داشت بر اروپای تحت اشغال شوروی «یک پردهٔ آهنین» فرود آمده است. مضامین ضد شورویِ نهفته در این سخنرانی و دعوت وی به یک ائتلاف آمریکایی -انگلیسی، تا حدود بسیاری از اقدامات اخیر شوروی در ایران تاثیر گرفته بود. علاوه بر این، عملکرد شوروی در ایران که بهره‌برداری از عامل «تهدید نظامی» را نیز در خود داشت، از جمله عواملی بود در که شکل دادن به دیدگاه جهانی ایالات متحده در سال‌های بعد از جنگ در زمینهٔ سیاست خارجی و رویکردش نسبت به شوروی «از موضع قدرت» نقش مهمی داشت. این مسئله امر دگرگون‌سازی افکار عمومی را در آمریکای آن روزگار که گذشته از گرایش‌های انزواطلبانه، نسبت به متحد سابق خود در جنگ با هیتلر نیز حسن ظن داشت، برای حکومت ترومن تسهیل کرد.

براساس توافق مسکو، قرار بر آن شد که مذاکرات بعدی ایران و شوروی در تهران، و با حضور ایوان سادچیکُف سفیر جدید شوروی در ایران صورت پذیرد. در کمیساریای امور خارجه در مورد مسائل نفت ایران و خروج نیروهای شوروی پیش‌نویس نامه‌های محرمانه‌ای تهیه شد که می‌بایست در مذاکرات قوام‌السلطنه و سادچیکف مورد استفاده قرار گیرد. در یادداشت مولوتف بر این اسناد که برای استالین فرستاده شدند، خاطرنشان شده بود که این نامه‌ها در ۱۸ مارس، یعنی در زمان حرکت سادچیکف به تهران، به وی تسلیم شده‌اند.[۷۶]

می‌دانیم که در همین روز دولت ایران بار دیگر به سازمان ملل شکایت برد. البته نمی‌دانیم که آیا این مسئله اعزام سادچیکف را به تهران تسریع کرده باشد ولی آنچه روشن است این است که دولت شوروی **پیش** از آن که این موضوع در سازمان ملل به بحث گذاشته شود، مدارکی را آماده کرده بود که مبیّن آمادگی آنها برای فراخوانی نیروها در مقابل تأسیس یک شرکت مختلط نفت بود. و این داده، نظریه رایج که این موضع سرسختانهٔ آمریکا در شورای امنیت بود که اتحادشوروی را به فراخوانی

نیروهایش از ایران وادار ساخت زیر سئوال می‌برد. با این حال، احتمال آن که مواضع آمریکا در واداشتن شوروی به تشدید فعالیت‌هایش در زمینهٔ مذاکره با ایران و تعدیل خواسته‌های اولیه‌اش، موثر بوده باشد، دور از ذهن نیست. در دستورالعمل کمیسariای امور خارجه به سادچیکف در مورد نحوهٔ ابلاغ نامهٔ مربوط به فراخوانی نیروهای شوروی، خاطر نشان شده بود که: «باید در روز تبادل نامه‌های مربوط به یک شرکت نفت مختلط ایران و شوروی به قوام تسلیم گردد.»[۷۷]

در واقع موضوع فراخوندن تمامی نیروهای شوروی از ایران رسماً در ۲۴ مارس اعلان شد، ولی هیچ‌گاه نامه‌ای نیز تبادل نشد. در این روز، سفیر شوروی فقط پیش‌نویس نامه‌ای را به قوام‌السلطنه تسلیم کرد که وی می‌بایست پس از کسب توافق طرفین آن را به طرف شوروی عودت دهد. این پیش‌نویس پیشنهادی حاوی موافقت شاه با تأسیس یک شرکت مختلط نفت ایران و شوروی، مطابق با شرایط مورد نظر شوروی، بود.[۷۸] هیئت دولت ایران پیش‌نویس کمیساریای امور خارجه را به‌عنوان مبنایی برای توافق آتی به تصویب رساند. آنچه هنوز تعیین نشده بود، تاریخ تصویب توافقنامه و محدودهٔ دقیق منطقه‌ای بود که می‌بایست در کنترل شرکت مزبور قرار گیرد (برخی از مناطق غربی آذربایجان که دولت ایران قول داده بود امتیاز آن را به شرکت‌های خارجی ندهد، در این حوزه قرار نداشتند).[۷۹] بالاخره در ۴ آوریل سادچیکف و قوام‌السلطنه هم زمان نامه‌های مربوط به خروج نیروهای شوروی در عرض یک ماه‌ونیم از تاریخ ۲۴ مارس، و تأسیس یک شرکت نفت مختلط مبادله کردند. قرار بر آن بود که معاهده شرکت نفت مختلط ایران و شوروی حداکثر تا هفت ماه بعد از ۲۴ مارس ۱۹۴۶ – یعنی در ۲۴ اکتبر ۱۹۴۶ – از سوی مجلس شورای جدید تصویب شود.[۸۰]

در همان روز، یعنی در ۴ آوریل سفارت شوروی در تهران در مورد مسئله آذربایجان نامه‌ای از قوام‌السلطنه دریافت داشت. در این نامه دولت ایران موافقت خود را با اجرای اقدامات اساسی ای که در خلال مذاکرات مسکو برای حل و فصل وضعیت آذربایجان پیشنهاد شده بود، ابراز داشت. افزایش تعداد کرسی‌های مجلس مطابق با جمعیت هر استان از جمله مواردی بود که در خلال مذاکرات مسکو در مورد آنها توافق شده بود.[۸۱]

بدین‌ترتیب یکی از خواسته‌های عمدهٔ فرقه دموکرات آذربایجان برآورده شد، هرچند که تصمیم نهایی در این باب به تایید دورهٔ پانزدهم مجلس شورای ملی موکول شد. در پاسخ سفیر شوروی مخالفتی ملاحظه نشد.

بدین‌ترتیب تصمیم قوام‌السلطنه مبنی بر تأمین خواسته‌های شوروی و این که دولت شوروی توانست بر تردیدهای خود نسبت به وعدهٔ نخست‌وزیر مبنی روابط دوستانهٔ [ایران و شوروی] –آن هم در شرایطی که روند مذاکرات مزبور تحت نظارت سازمان ملل قرار داشت– فائق آید، به حل‌وفصل «بحران ایران» منجر شد. در ۹ مه ۱۹۴۶ کلنل-ژنرال اس. اشتمنکو معاون سرفرماندهی کل ارتش سرخ به اس. لوزوسکی معاون وزارت امور خارجه اطلاع داد که در ۹ مه تمامی نیروها و تجهیزات [نظامی] از قلمرو ایران خارج شده‌اند.[۸۲]

پایان بحران

خروج نیروهای شوروی از ایران وضعیت فرقهٔ دموکرات آذربایجان را پیچیده کرد. در ۹ مه ۱۹۴۶ استالین برای پیشه‌وری که تصور می‌کرد در این اقدام شوروی «فریب» خورده است، یک نامهٔ شخصی ارسال داشت. این سند جالب توجه که متن کامل آن ضمیمهٔ این بررسی است، جوانب گوناگونی از بحران مزبور را روشن می‌کند: نقش آذربایجان ایران در خط مشی شوروی، تاکتیک‌های مسکو در قبال دولت قوام‌السلطنه، و موضع استالین نسبت به انگلستان و ایالات متحده. در درجهٔ اول آشکار می‌شود که اتحاد شوروی به هیچ‌وجه برای سرنگونی انقلابی دولت مرکزی ایران برنامه‌ای نداشته است. [۸۳] استالین آشکارا اعلام داشت که در ایران هیچ «بحران عمیق انقلابی» جریان ندارد و موفقیت حرکت فرقهٔ دموکرات در آذربایجان به حضور نیروهای شوروی وابسته است. [۸۴] «رهبر پرولتاریای جهان» سعی کرد با اشاره به مبارزات جاری برای رهایی اروپا و آسیا -که یادآور استدلال‌های عصر کمینترن بود- دلایل مصلحت‌گرانه نهفته در تصمیم فراخوانی ارتش سرخ را توجیه کند؛ به نوشتهٔ او در حالی که انگلیسی‌ها می‌توانستند حضور نیروهای شوروی را در ایران بهانه کرده و قوای خود را در مصر، سوریه، اندونزی و یونان نگهدارند، آمریکایی‌ها نیز می‌توانستند از این موضوع برای حفظ نیروهایشان در چین و ایسلند و دانمارك استفاده کنند. [۸۵]

استالین در نامهٔ خود به پیشه‌وری «شیوهٔ انقلابی‌ای را که برای هر انقلابی آشنا بود» و شوروی نیز آن را در ایران به کار بسته بود، توضیح داد: شیوهٔ طرح حداکثر خواسته‌ها و ایجاد تهدیدی که حکومت را به اعطای امتیاز وادار سازد. حرکت فرقهٔ دموکرات در ایران دقیقاً به همین منظور مورد استفاده قرار گرفت. استالین اوضاع ایران را پس از خروج نیروهای شوروی چگونه ارزیابی می‌کرد؟ وی نوشت: «ما میان دولت قوام و محافل انگلیس خواه در ایران که نمایندهٔ ارتجاعی‌ترین عوامل ایران می‌باشد، درگیری‌ای داریم. «استالین با تاکید بر این امر از رؤسای فرقهٔ دموکرات خواست» از این درگیری برای کسب امتیاز از قوام استفاده کنند، او را حمایت کرده، انگلیس خواهان را منزوی ساخته و بدین‌ترتیب، برای دموکراتیک کردن بیشتر ایران مبنایی ایجاد کنند.» [۸۶] با توجه به نقل قول مزبور چنین به نظر می‌آید که رهبران دولت شوروی سعی کردند، از هرگونه اقدامی که می‌توانست موقعیت قوام‌السلطنه را در محافل حاکمهٔ ایران تضعیف کند، اجتناب ورزند. هدف اصلی دیپلماسی شوروی به نتیجه رساندن توافق‌های ایران و شوروی بود. به همین دلیل بود که هنگامی که قوام‌السلطنه تصمیم گرفت در دسامبر ۱۹۴۶ به بهانهٔ برگزاری انتخابات مجلس شورای ملی نیروهای دولتی را به آذربایجان اعزام دارد، دولت شوروی به «هشدارهای دوستانه» اکتفا کرد. [۸۷] اهداف شوروی در ایران به یک رشته خواسته‌های مشخصی محدود بود و علی‌رغم رفتار تجاوزکارانهٔ شوروی در خلال «بحران ایران» توسعهٔ ارضی را شامل نمی‌شد.

به‌علاوه نامهٔ استالین بیانگر آن است که در بهار ۱۹۴۶ به رغم خط مشی آشکار آمریکا در

حمایت از ایران، مسکو هنوز انگلستان را به چشم رقیب عمدهٔ خود در خاور نزدیک ومیانه می‌نگریست. با این حال از پاییز ۱۹۴۶ به بعد در گزارش‌های اطلاعاتی و تحلیلی رسیده به کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست شوروی اطلاعات روز افزونی در مورد ضعف تدریجی مواضع بریتانیا و افزایش حاصله در میزان نفوذ آمریکایی‌ها منعکس شده است. علاوه بر این، عوامل کمیتهٔ مرکزی [حزب کمونیست شوروی] بر این باور بودند که این سفارت آمریکا در تهران بود که پس از بررسی وضعیت آذربایجان و امکان مداخلهٔ نظامی شوروی در آن منطقه، زمان مناسب برای اعزام قوای دولت را پیشنهاد کرده و تدارکات نظامی لازم را نیز فراهم آورده بود.[88] در این گزارش‌ها موازنهٔ متغییر نیروها در کشور، و به همین ترتیب منطقه، به نحوی دقیق منعکس شده بود: پس از ورود نیروهای دولتی به آذربایجان در ۱۱ دسامبر ۱۹۴۶، فرقهٔ دموکرات سرکوب شد و نهضت مشابهی که در کردستان جریان داشت به همان سرنوشت دچار گشت. دورهٔ جدید مجلس شورای ملی که در اواسط ژوئیهٔ ۱۹۴۷ تشکیل شد از تأیید طرح تاسیس شرکت نفت مختلط ایران و شوروی امتناع ورزید.

«بحران ایران» عواقب ژئوپولتیک اجتناب ناپذیری در خاورنزدیک و میانه برجای گذاشت؛ ایالات متحده به تدریج جای سنتی بریتانیا را می‌گرفت و ایران نیز به کمک ایالات متحده موفق شده بود دست شوروی را از ایران کوتاه کند. برخورد منطقه‌ای دیگری که در مدیترانهٔ شرقی میان شوروی، بریتانیا و آمریکا پیش آمد در زمانی صورت گرفت که در روابط شوروی و امریکا تنش‌های چشمگیری رخ داده بود، برخوردی که عرصه را بر تحقق دکترین ترومن که ریشه در تجربهٔ ایران داشت، گشود. در حالی که «بحران ایران» به عنوان یک مسئله بین المللی در مه ۱۹۴۶ خاتمه یافت ولی عواقب آن بازتابی به مراتب فراتر از محدودهٔ منطقه ی‌اش داشت. حوادث ایران بر شکل‌گیری عناصر عمدهٔ «جنگ سرد» تاثیر دیرپایی بر جای نهد؛ عناصری چون گرایش بریتانیا به ائتلاف با آمریک برای مقابله با حضور فزایندهٔ شوروی در مناطق مهم خاورنزدیک و میانه؛ شکل‌گیری مفهوم «مهار» کمونیسم و درگیری کشورهای «جهان سوم» در رقابت ابرقدرت‌ها که آغاز شده بود.

این نوشته به قلم ناتالیایگُورُوا Natalia I.yegorova عضو انستیتوی تاریخ عمومی اکادمی علوم روسیه، در اصل تحت عنوان **«بحران ایران» در ۱۹۴۶-۱۹۴۵: نگاهی از آرشیوهای روسیه** (The"Iran Crisis" of 1945-1946: A wiew from Russian Archives) در مه ۱۹۹۶ از سوی «طرح تاریخ بین المللی جنگ سرد» وابسته به «مرکز بین المللی محققین وُدرو ویلسون منتشر شده است.

در این ترجمه عنوان مقاله به «بحران آذربایجان از دیدگاه اسناد تازه یاب شوروی» تغییر کرده و برای تقسیم بندی موضوعی نیز چند عنوان فرعی در متن اضافه شده است.

پیوست *

یوزف وی. استالین به جعفر پیشه وری، صدر فرقهٔ دموکرات آذربایجان، ۸ مه ۱۹۴۶

به رفیق پیشه وری

به نظرم چنین می‌آید که شما، هم در مورد وضعیت موجود در ایران دچار داوری نادرستی شده اید و هم نسبت به ابعاد بین المللی [کار].

اول آن که می خواهید تمام خواسته های انقلابی آذربایجان را فوراً برآورده سازید ولی وضعیت موجود اجازهٔ تحقق چنین برنامه ای را نمی دهد. لنین فقط هنگامی خواسته های انقلابی را به مثابهٔ خواسته های عملی-تأکید می کنم، خواسته های عملی- مطرح می‌کرد که مملکت دچار یک بحران انقلابی حاد شده بود، [بحرانی که] در اثر جنگ ناموفق با دشمن خارجی شدت یافته باشد. چنین موردی در ۱۹۰۵ در خلال جنگ ناموفق با ژاپن و در ۱۹۱۷ در طول جنگ ناموفق با آلمان پیش آمد. در اینجا می خواهید از لنین تقلید کنید که بسیار خوب و درخور تقدیر است. با این حال، وضعیت ایران امروزی کاملاً متفاوت است. در ایران هیچگونه بحران عمیق انقلابی وجود ندارد. تعداد کارگران ایران اندک است و از سازماندهی ضعیفی برخوردارند. روستائیان ایرانی هنوز فعالیت جدی‌ای از خود نشان نمی‌دهند. ایران درگیر یک جنگ با یک دشمن خارجی نیست که یک ناکامی نظامی بتواند محافل انقلابی [ارتجاعی؟] ایران را ضعیف کند. نتیجه آن که در ایران وضعیتی وجود ندارد که بتواند با تاکتیک های لنین در ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷ تطابق داشته باشد.

دوم آنکه اگر حضور نیروهای شوروی در ایران استمرار یافته بود، شما به طور قطع می توانستید بر توفیق در راه مبارزه برای خواسته های انقلابی خلق آذربایجان حساب کنید. ولی ما دیگر بیش از این نمی‌توانستیم آنها را در ایران نگه داریم، [و این نیز] بیشتر به دلیل آن که حضور نیروهای شوروی در ایران می‌توانست به مبانی سیاست های رهایی بخش ما در اروپا و آسیا لطمه بزند. انگلیسی ها و آمریکایی ها به ما گفتند اگر نیروهای شوروی می توانند در ایران بمانند پس چرا نیروهای انگلیسی نمی‌توانند در مصر، سوریه، اندونزی و یونان و همچنین نیروهای آمریکایی در چین، ایسلند و دانمارک باقی بمانند. از این رو تصمیم گرفتیم نیروهایمان را از ایران و چین فرابخوانیم تا این وسیله [oruzhiie] را از دست انگلیسی ها و آمریکایی ها درآورده، نهضت رهایی بخش را در مستعمرات به حرکت آوریم و بدین ترتیب سیاست رهایی بخش خود را موجه تر و کارآتر [از پیش] سازیم. بدون تردید شما به عنوان یک انقلابی درک خواهید کرد که جز این نمی‌توانستیم انجام دهیم.

* ترجمهٔ فارسی این سند اخیراً در برخی از جراید کشور از جمله آدینه، ش. ۱۱۷-۱۱۶، نوروز ۱۳۷۶، صص ۷۵-۷۴ منتشر شده است. نظر به اینکه در این ترجمه در مقایسه با متن موجود ظاهراً بیشترشیوایی و روانی کار مورد توجه بوده تا دقت آن، به ترجمهٔ مجدد نامهٔ استالین اقدام شد.

سوم، با توجه به نکات فوق می‌توان در مورد وضعیت ایران به نتایج زیر رسید در ایران هیچ گونه بحران عمیق انقلابی وجود ندارد. ایران در وضعیت جنگ با دشمنان خارجی نیست و در نتیجه، نه ناکامی هایی نظامی که بتواند ارتجاع را ضعیف کرده و بحران را شدت بخشد. تا زمانی که نیروهای شوروی در ایران بودند شما فرصت داشتید که مبارزه را در آذربایجان پیش‌برده و یک نهضت دموکراتیک گسترده را با خواسته های فراگیر سازماندهی کنید. ولی نیروهای ما می‌بایست ایران را ترک کنند و [ترک] کردند. اکنون در ایران چه [وضعیتی] داریم؟ نزاعی جریان دارد بین دولت قوام و محافل آنگلوفیل ایران که نمایندهٔ ارتجاعی‌ترین عناصر ایران هستند، قوام به هر اندازه که در گذشته ارتجاعی بود [اینک] باید در دفاع از منافع شخصی و منافع کابینه‌اش هم که شده باشد، برخی اصلاحات دموکراتیک را مجری داشته و برای جلب حمایت از میان عناصر دموکراتیک ایران اقدام کند.
در این وضعیت تاکتیک‌های ما چه باید باشد؟ معتقدم که ما باید از این نزاع برای کسب امتیاز از قوام [irvat ustupki u Kavama] استفاده کنیم، از او حمایت کرده، آنگلوفیل‌ها را منزوی ساخته و بدین ترتیب زمینه‌ای فراهم آوریم برای دموکراتیزاسیون بیشتر ایران. کل توصیهٔ ما به شما بر چنین برداشتی استوار است. البته می توان تاکتیک متفاوتی هم اتخاذ کرد. تُف‌افکندن بر همه چیز، قطع رابطه با قوام و بدین‌ترتیب تضمین پیروزی مرتجعین آنگلوفیل. ولی این را نمی‌توان یک تاکتیک دانست، حماقت است. این [تاکتیک] عملاً خیانت به اهداف خلق آذربایجان و دموکراسی ایران است
چهارم، چنانکه دریافته‌ام می‌گویید ما در آغاز شما را به عرش اعلا برده سپس به عمق پرتگاه رها ساخته و باعث بی‌آبرویی شما شده‌ایم. اگر این [برداشت] صحیح باشد موجب شگفتی ماست. واقعاً چه شده‌است؟ در اینجا تکنیکی را به کار گرفته‌ایم که هر انقلابی آن را می‌شناسد در وضعیتی مشابه ایران امروز اگر خواسته شود به حداقلی از خواسته های جنبش برسیم، جنبش به جلو خیز بردارد و از خواسته های حداقل تجاوز کرده و نسبت به حکومت تهدیدی به‌وجود آورد تا امکان کسب امتیاز از دولت تضمین شود. اگر به جلو خیز برنداشته بودید، امکان نداشت که بتوانید در وضعیت کنونی ایران این خواسته ها [امتیازاتی؟] را که دولت قوام باید اعطا کند، به دست آورید. این قانون جنبش انقلابی است حتی اشاره به آنکه شما بی‌آبرو شده‌اید نیز بی مورد است. جای تعجب است که فکر کنید ما توانسته‌باشیم موجب بی‌آبرویی شما شده‌باشیم. برعکس اگر به نحو عاقلانه ای عمل کرده و با استظهار به حمایت معنوی ما خواسته‌هایی را دنبال کنید که اساساً وضعیت موجود آذربایجان را جنبه‌ای قانونی ببخشد، آنگاه هم از سوی آذری‌ها و هم از سوی ایران به عنوان پیشگام جنبش مترقی دموکراتیک تقدیس خواهید شد.
ی. استالین
[به نقل از AVP RF, f.06, op.7, p.34, d.544, IL. 8-9]

1- Foreign Policy of the Soviet Union· Documents and Materials, 1945 (Moscow, 1949); Foreign Policy of the Soviet Union: Documents and Materials, 1946 (Moscow, 1952).

2 See e.g. Iran. Studies in Contemporary History (Moscow, 1976); S.L. Agaev, Iran in the Past and Present. Ways and Reforms of the Revolutionnary Process (Moscow, 1981); History of the Foreign Policy of the USSR, vol 2 (1945- 1985) (Moscow, 1986).

3- International Relations after the Second World War, 3 vols, vol.1 (Moscow, 1962), 255-260, 538; Y.A.Orlov, The Foreign Policy of Iran after the Second World War (Moscow, 1975), 29-61.

4- Bruce R.Kuniholm, The Origins of Cold War in the Near East: Great Power Conflict and Diplomacy in Iran, Turkey and Greece (Princeton: Princeton University Press, 1980); Barry Rubin, The Great Powers in the Middle East, 1941-1947· The Road of the Cold War (London and Totowa, 1980); D.J.Alvarez, Bureaucracy and Cold War Diplomacy: The United States and Turkey, 1943-1946 (Thessaloniki, 1980); Stephen I. McFarland, "A Peripheral View of the Origins of the Cold War: The Crisis in Iran, 1941-1947," Diplomatic History 4 (Fall 1980), 333-351; Fraser J.Harbutt, The Iron Curtain. Churchill, America and the Origins of the Cold War (New York and Oxford: Oxford University Press, 1986); Richard W.Cottam, Iran and the United States: A cold War case Study (Pittsburgh: University of Pittsburgh Press, 1988), J.F.Good, The United States and Iran, 1946-51: The Diplomacy of Neglect (New York 1989); et al.

5- Bruce R. Kuniholm, "Evidence, Explanation, and Judgment: The Origins of the Cold War in the Near East," paper presented for international conference on "Soviet Foreign Policy, 1917-1991: A perspective," Moscow, 4-7 Feb. 1992.

۶- مورخین هنوز به مصوبات جلسات پولیت‌بورو، بخش تاریخی آرشیوهای ریاست جمهوری، اسناد کا.گ.ب، سرویس مخفی و ستاد فرماندهی دسترسی ندارند.

۷- آرشیو سیاست خارجی، فدراسیون روسیه از این پس AVP RF

fond(f) 094, opis (op) 30, papka (p.) 347a, delo (d.) 48, listy (ll.) 1, 159,99,102.

8 AVF RF, f.06,op.6, p.37, d. 461, ll. 16,28.

9- AVF RF, f.094, op.30, p.347a, d.48, ll. 130,133,134.

10- AVF RP, f.06, op.6, p.37, d.37, ll.16-18.

۱۱- از نظر نگارنده تحول دایرهٔ وزارت خارجه به یک نهاد دیوانی- حزبی که با خط مشی و ایدئولوژی «جنگ سرد» پیوند نزدیکی داشت از اواسط سال ۱۹۴۶ آغاز شد. برای آگاهی از نحوهٔ این دگرگونی و چگونگی تحدید سازمان، و بویژه تلاشهایی که برای کنار گذاشتن میراث دوران کمینترن در آن به عمل آمد بنگرید به

RTsKhIDNI, f. 17, op. 128, d. 846,11. 62-63

۱۲ گ. دیمیتروف به آ. پانیوشکین (معاون ریاست دایره امور خارجه) ۱۷ آوریل ۱۹۴۵ بنگرید به

RTsKhIDNI, f. 17, op. 128, d. 846, ll. 185, 189.

۱۳ - مامور محلی کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست شوروی در ایران به آ پاپیوشکین، ۷ مارس ۱۹۴۵ Ibid., 1.154

۱۴ - محرر ویژهٔ کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی، اول ژوئن ۱۹۴۵

Ibid.,d.818,11.1 10

۱۵ RTsKhIDNI, f. 17, op. 128, d. 817, ll. 5 7

۱۶ برای آگاهی از اقدامات و گزارش‌های ایالات متحده دربارهٔ دیدار کفتاردزه بنگرید به

U.S. Department of State, Foreign Relations of United States(FRUS) . 1944, vol 5 (Washington, D.C. . Government Printing Office, 1965), 452 ff, esp. 455.

۱۷ نامهٔ مامور محلی کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی در ایران، ۱۹ فوریه ۱۹۴۵ RTsKhIDNI, f. 17, op. 128, d. 817, ll. 1.29.

۱۸ - نامه مامور محلی کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی در ایران، ۷ مارس ۱۹۴۵، همان ll. 132

۱۹ Kuniholm, Origins of the Cold War in the Near East, 1980, 154

۲۰ از روز نوشته‌های و. مولوتف، ۲۶ فوریه ۱۹۴۵

AVP RF, f.06, op.7,p.33,d.461,l.8.

۲۱ از روزنوشته‌های م. ماکسیموف، سفیر شوروی در تهران، ۱۱ آوریل ۱۹۴۵، همان d.461, l.8.

۲۲ - اس کافتار دزه به مولوتف، ۲۵ مه ۱۹۴۵ ، همان d.466, l.4

۲۳ به نقل از پیش نویس نامه مولوتف به کر، ۲ ژوئن ۱۹۴۵، op.31, p.325a, d.2,l.l 3AVP RF, f.094,

۲۴ همان. پیش نویس نامه مولوتف به هریمن، بی‌تاریخ op.31, p.325a, d.2,l 15 AVP RF, f.094,

۲۵ The Soviet Union Conferences during The Great Patriotic War, 1941-1945. A Collection of Documents, vol.6, The Berlin(Potsdam) Conference of the Three Allied Powers-- The USSR, The USA and Great Britain (july 17-- August2, 1945) (Moscow, 1980), 165,166,347,476.

۲۶ م سیلین به ویشینسکی، ۱۲ سپتامبر ۱۹۴۵

۲۷ - م سیلین به آ. ویشینسکی، ۱۲ سپتامبر ۱۹۴۵

AVP RF, f.094, op.31, p.325a, d.33,1.1

۲۸ - از نامه‌ای به تاریخ ژوئن ۱۹۴۴ از سوسلوف به ژدانف چنین بر می‌آید که به رغم تاسیس یک بخش ویژه سیاست خارجی در تشکیلات کمیتهٔ مرکزی، بخش مزبور از تصمیم گیری در مورد سیاست خارجی بر کنار مانده بود. سوسلوف که در این تاریخ در مقام دبیر کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی سرپرستی این بخش را نیز برعهده داشت تقاضا کرده بود که بخش سیاست خارجی نه فقط مدارک مربوط به وزارت امور خارجه را دریافت کند، بلکه از تصمیم‌های کمیته مرکزی در زمینهٔ سیاست خارجی نیز مطلع گردد (م. سوسلوف به ا. ژدانف، ۱۴ ژوئن ۱۹۴۶

RTsKhIDNI. f.17, op.128, d.846.1.53

بدینترتیب کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست شوروی با ایجاد یک ساختار جدید سیاست خارجی، کارکرد «دیپلماسی دولتی» و «دیپلماسی حزبی» را کاملاً از یکدیگر تفکیک کرد. هریک از این دو نهاد به میزان و نوع متفاوتی از اطلاعات دسترس

داشتند. روابط میان وزارت امور خارجه و بخش سیاست خارجی، روابط نسبتاً پیچیده‌ای بود. مثلاً بخش سیاست خارجی در زمینهٔ آموزش دیپلمات‌ها و کنترل کار آنها وظایف گسترده‌ای داشت ولی از روند تصمیم‌گیری در سطح «دیپلماسی دولتی» در سیاست خارجی بر کنار بود. سوسلوف که سعی داشت سنت حاکم بر روند تصمیم‌گیری در زمینهٔ سیاست خارجی را که پشت درهای بسته صورت می‌گرفت تغییر دهد، احتمالاً نمی‌دانست که حتی شخص ژدانف نیز فقط در مورد برخی از مسائل سیاست خارجی اطلاع دریافت می‌داشت. در آن بخش از اسناد آرشیو وزارت خارجه در زمینه «مسئله ایران» که برای اطلاع اعضای پولیت‌بورو ارسال شده بودند به ندرت نام ژدانف ملاحظه می‌شود. با این حال «مسئله ایران» احتمالاً تنها مسئله‌ای از رشته مسائل بین‌المللی سالهای بعد از جنگ بود که در آن «دیپلماسی دولتی» و «دیپلماسی حزبی» وادار شد در هماهنگی نزدیک عمل کند.

۲۹- ژنرال آ. آنتونوف فرمانده ستاد کل ارتش سرخ به و. مولوتف، ۹ آوریل ۱۹۴۵

AVF RF, f.06,op.7, p.33, d. 466, l. 1.

۳۰- دکانوزُف به مولوتف، ۱۰ اوت ۱۹۴۶

AVF RF, f.06,op.7, p.109, d. 254, l.20.

۳۱- دکانوزُف به استالین، ۲۵ اوت ۱۹۴۶ Ibid.,l.4

۳۲- ایزوستیا، ۱۴ سپتامبر ۱۹۴۵

۳۳-نامهٔ حزب توده به کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی، سپتامبر ۱۹۴۵

RTsKhIDNI, f. 17, op. 128, d. 818, ll. l.182.

۳۴- نامه آ. اوانسیان به کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست شوروی، ۲۲ سپتامبر ۱۹۴۵

RTsKhIDNI, f. 17, op. 128, d. 819, l.54.

۳۵- همان l.62

۳۶-همان l.55

۳۷- همان ll.55,67.

۳۸- گزارش مامور مخفی کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست شوروی در ایران، ۱۱ نوامبر ۱۹۴۵ RTsKhIDNI, f. 17, op. 128, d. 819, ll. 90-91.

۳۹- نامهٔ کمیتهٔ مرکزی حزب توده به کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست شوروی، ۳ اکتبر ۱۹۴۵، همان d.818, l.189.

۴۰- کافتارادزه به مولوتف، ۷ ژوئن ۱۹۴۵

AVF RP, f.06, op.7, d.476, l.6.

۴۱- سیلین به مولوتف، ۹ نوامبر ۱۹۴۵

AVF RF, f.094, op.31, p.352a, d.33, l.3.

۴۲- تلگراف دولتی م. باقرُف و ای. ماسلنیکُف (فرمانده سپاه چهارم)، ۱۱ آوریل ۱۹۴۶

AVF RP, f.06, op.8, p.35, d.557, l.11.

۴۳- بنگرید به یادداشت‌های ۱۷ و ۲۳ نوامبر وزارت امورخارجهٔ ایران

۴۴- گزارش مذاکرات م. سیلین و آهی، سفیر ایران در مسکو، ۸ سپتامبر ۱۹۴۵

AVF RP, f.06, op.7, p.33, d.465, ll.5,8-9.

۴۵- گزارش مذاکرات گ. راسادین، معاون ریاست بخش خاورمیانه کمیساریای خلق امورخارجه با آ. یاکوبُف، وزیرمختار شوروی در ایران، ۲۰ نوامبر ۱۹۴۵

AVF RP, f.06, op.7, d.461, l.46.

۴۶- همان، l.47

۴۷- بنگرید به سفیر ایالات متحده در ایران (موری) به وزیر خارجه آمریکا، ۲۶ نوامبر ۱۹۴۵

FRUS, 1945,vol.8, The Near East and Africa (Washington: Government Printing Office, 1969), 455-456

۴۸- یادداشت سفارت شوروی به وزارت امور خارجهٔ ایران، ۲۶ نوامبر ۱۹۴۵

AVF RP, f.06, op.7, d.467, l.15.

۴۹- مولوتف به هریمن، ۲۹ نوامبر ۱۹۴۵

AVF RP, f.094, op.31, p.351a, d.2, l.17.

۵۰- همان، ll.17-18.

۵۱- بنگرید به سفیر ایالات متحده در ایران (موری) به وزیر امورخارجه، ۲۷ نوامبر ۱۹۴۵، FRUS, 1945, 8:458

۵۲- یادداشت وزارت امور خارجهٔ ایران به سفارت شوروی در تهران، ۱۳، ۱۴ دسامبر ۱۹۴۵

AVF RP, f.0430, op.2, p.5,d.16, ll.20,23.

-۵۳

AVF RF, f.094, op.33, p.88, d.15, l.20.

۵۴- تدارك مضامین مورد نظر برای کنفرانس وزرای خارجه، بی‌تاریخ

AVF RP, f.0430, op.1, p.2,d.8, ll.22,23.

۵۵- م. سیلین به مولوتُف، ۱۳ دسامبر ۱۹۴۵

AVF RP, f.06, op.7, p.33, d.466, ll.11-12.

۵۶- همان، l.12.

۵۷- AVF RF, f.094, op.31, p.351a, d.2, ll.22-23. and ibid f.0430,op.2, p.5, d.16, ll12-13.

۵۸- مصوبات جلسات کنفرانس وزرای خارجه در مسکو

AVF RP, f.0430, op.1, p.1,d.1, ll.2-9.

۵۹- بنگرید به یادداشت مدیر ادارهٔ امور خاورمیانه و آفریقای [وزارت امور خارجه ایالات متحده] (لوی هندرسون) به وزیر امور خارجه «موضوع: ایران-خط مشی پیشنهادی در خلال مذاکرات مسکو»، ۱۱ دسامبر ۱۹۴۵، FRUS, 1945, 8: 488-490.

۶۰- مصوبات جلسات کنفرانس وزرای خارجه در مسکو

AVF RP, f.0430, op.1, p.1,d.1, l.9.

۶۱- FRUS, 1945, vol.2: General: Political and Economic Matters (Washington, DC: Government Printing Office, 1967), 771 fn;

سفیر [ایالات متحده] در شوروی (هریمن) به وزیر امورخارجه، ۲۸ دسامبر ۱۹۴۵،

۶۲- پیش‌نویس [یادداشت] هیئت نمایندگی بریتانیا «در موضوع صلاحیت کمیتهٔ سه جانبه در مورد ایران»، ۲۴ دسامبر ۱۹۴۵، FRUS, 1945, 8:517-519

۶۳-ملحقات ارائه شده از هیئت نمایندگی شوروی بر پیش‌نویس [یادداشت] هیئت نمایندگی بریتانیا» در موضوع صلاحیت کمیتهٔ سه جانبه در مورد ایران» ۲۵ دسامبر ۱۹۴۵

AVF RF, f.094, op.31, p.351a, d.3, 1.23.

۶۴- مصوبات جلسات کنفرانس وزرای خارجه در مسکو

AVF RP, f.0430, op.1, p.1,d.1, 1.240.

۶۵- همان، 11.240-245

۶۶- همان، 1.262.

۶۷- همان، 1.269

۶۸-همان

۶۹- در تاریخ نگاری آمریکا نیز برخی از پژوهشگران نظری مشابه ارائه کرده‌اند، نگاه کنید به :

Rubin, The Great Powers in the Middle East, 1941-1947, 176, and Cottam, Iran and the United States,1.

۷۰- یادداشت وزارت امور خارجه شوروی به قوام السلطنه، نخست‌وزیر ایران، فوریه ۱۹۴۶

AVF RF, f.06.op.8, p.36. d.562, 1.1.

۷۱- همان، 11.2-3.

۷۲- یادداشت قوام به مولوتف، ۴ مارس ۱۹۴۶

AVF RF, f.06,op.8, p.35, d. 551, 1.15.

۷۳- قوام به مولوتف، ۴ مارس ۱۹۴۶، همان 1.21

۷۴- پیش‌نویس پاسخ مولوتف به قوام، ۱۱ مارس ۱۹۴۶

AVF RF, f.06,op.6, p.35, d. 551, 1.23-26.

۷۵- هنگامی که پژوهشگران به اسناد جلسات پولیت‌بورو، آرشیو ستاد فرماندهی کل، پرونده‌های ادارهٔ جاسوسی، و دیگر اسنادی که هنوز بسته هستند، دسترسی یابند، امکان دارد که در مورد دلایل مقامات شوروی برای اعزام قوای تقویتی به ایران آگاهی بیشتری کسب شود. ولی از اطلاعات باقرُاف چنین برمی‌آید که تغییرات حاصله در نحوهٔ استقرار واحدهای فدایی فرقهٔ دموکرات، نیروهای پیاده وزرهی شوروی در شمال ایران به دلیل استقرار حدود ۳۰٬۰۰۰ نیروی دولتی در امتداد حدود جنوبی و جنوب شرقی آذربایجان ایران بود که انتظار می‌رفت از ناحیهٔ زنجان دست به تعرض بزنند. (تلگراف دولتی باقرُاف و ماسلیتکُف به استالین و مولوتُف در ۱۳ مارس ۱۹۴۶

AVP RF, f.06, op.8, p.35, d551,1.27

۷۶- مولوتُف به استالین، بدون تاریخ،

AVP RF, f.06, op.8, p.36, d.563,1.2

۷۷- پیش‌نویس نامه سادچیکف به قوام، بدون تاریخ، Ibid.,1.4

۷۸- پیش‌نویس نامهٔ قوام به سادچیکف (در ۲۴ مارس ۱۹۴۶ توسط سفیر شوروی در ایران، سادچیکف به قوام تسلیم شد)

AVF RF, f.06,op.8, p.36, d. 562, 1.6.

۷۹- نامه قوام به سادچیکف، ۴ آوریل ۱۹۴۶ .Ibid.,1.7

۸۰- همان، 1.8

۸۱- نامهٔ قوام به سادچیکف در موضوع آذربایجان، ۴ آوریل ۱۹۴۶

AVF RF, f.06,op.7, p.34, d. 544, 11.3-4.

۸۲- اشتمنکو به لوزُوسکی، ۱۰ مه ۱۹۴۶

AVF RF, f.094, op.37, p.357a, d.11, l.29.

۸۳- این نظریه را کافی هولم در کتاب زیر عنوان کرده است

Origins of the Cold War in the Near East,328.

۸۴- استالین به پیشه‌وری، ۸ مه ۱۹۴۶

AVF RF, f.06,op.7, p.34, d. 544, l.8.

۸۵- همان

۸۶- همان، l.9.

۸۷- گزارش حسین علا، سفیر ایران در ایالات متحده و نماینده ایران در شورای امنیت به جی. جانسون، صدر شورای امنیت سازمان ملل، ۵ دسامبر ۱۹۴۶

AVF RF, f.06,op.8, p.34, d. 543, l.16.

۸۸- گزارش به کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست شوروی در مورد وضعیت ایران، ۲۰ ژانویه ۱۹۴۷

RTsKhIDNI, f. 17, op. 128, d. 1111, l.

